

آنچه که در بخش اول تحت عنوان «ارثیه دیکتاتورها» ارائه گردید و یا مطالبی که از این ببعده در آن رابطه عرضه خواهند شد، کلاً مباحثی هستند مربوط به چگونگی کارکرد سنتهای انحصار طلبانه سیاسی ای که تاریخاً در جامعه ایران نهادینه شده اند. هر یک از اینگونه سنتها دارای تاریخی مختص بخود بوده و بصورت ویژه ای عملکرده است. اما بلحاظ مضمونی، همگی آنها از محتوایی توتالیتر برخوردار بوده اند. لذا از این بابت هر یک از آنها در حد خود در صدمه رساندن به جریانهای آزادیخواهانه تاریخاً موجود در جامعه، موثر بوده است.

در بخش اول از همین نوشته به سنتهای انحصار طلبانه اسلامی و شوینیستی تاریخاً نهادینه شده در جامعه ایران، پرداخته شد و علاوه بر آنها به ناسیونالیسم تنگ نظر بعنوان عکس العملی طبیعی در مقابل با شوینیسم، مختصراً اشاره شد. آنچه که در رابطه با عنوان فوق الذکر بدنبال بخش اول از همین نوشته خواهد آمد، مطالبی است راجع به سنت انحصار طلبی لنینیستی تاریخاً نهادینه شده در ایران. در این مورد هم مطالب مربوطه در دو یا احتمالاً در سه قسمت جداگانه ارائه خواهند شد. بخش آغازین از «انحصار طلبی لنینیستی» بحثی است راجع به چگونگی سیاستهای خارجی نظام شوروی در زمان حاکمیت لنین. بعد از این بخش، از مبانی سنتهای انحصار طلبانه لنینیستی صحبت به میان خواهد آمد.

پراختن به سیاست خارجی نظام شوروی در دوره حاکمیت لنین و یا بطور کلی مدنظر قرار دادن دوره حاکمیت لنین در شوروی، از آنجهت حائز اهمیت است که؛ آن دوره مشخص از تجربه شوروی الهام بخش فعالیتهای سیاسی نسلهای گذشته و کنونی کمونیستهای ایران، بوده و هست. بعبارتی دیگر؛ پایبندی نسلهای متمادی از کمونیستهای ایران به لنینیسم، اساساً مایه از قضاوت ویژه ای که نسبت به دوره حاکمیت لنین بر شوروی داشته و یا دارند، گرفته است. لذا پی بردن به مبانی فعالیتهای سیاسی بخش عظیمی از کمونیستهای امروز ایران، امریست که از مسیر پرداختن به تجربه شوروی در دوره حاکمیت لنین، امکان پذیر است. ضمناً پرداختن به تجربه شوروی در آن دوره مشخص میتواند روشنگر این مسئله باشد که؛ آیا جامعه ایران در گذشته چه طرفی از تبعیت کمونیستهایش از لنینیسم بر بسته بود و یا در آینده ره به کجا خواهد برد؟

انحصار طلبی لنینیستی

در مدخل این مبحث لازمست به موقعیت تاریخی و موضع سیاسی سوسیالیستها و کمونیستهای ایرانی در قبال وجود خفقان و دیکتاتوری اشاره شود. این طیف از چپها به همراه دیگر آزادیخواهان ایرانی، تاریخاً لطمات شدیدی از سلطه خفقان و دیکتاتوری بر جامعه دیده است. صدمات وارده بر این طیف از چپها منحصر به سانسور شدن آنها و یا اعدام، شکنجه و محرومیتهای اجتماعی پاره ای از آنان نبوده است. بلکه وجود خفقان، هم پروسه تبادل افکار و نظرات سیاسی در میان روشنفکران این طیف را مختل کرده است و هم روابط عادی اجتماعی و سیاسی آنها با طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش ایران را محدود و بخشاً ناممکن ساخته است. لذا به اعتبار واقعیاتی از این دست، این طیف از چپ ایرانی در زمره پی گیرترین مخالفین نظام دیکتاتوری و خفقان حاکم بر ایران قرار داشته و همپای دیگر آزادیخواهان همواره خواهان

وجود فضای آزادی‌سیاسی و نظامی دموکراتیک در جامعه بوده است. اما آزادیخواهی و دموکراسی طلبی طیف سوسیالیست ایرانی تاریخاً ریشه در تفکرات لنینیستی داشته و همواره از آن تأثیر پذیرفته است.

سنت انحصار طلبی لنینیستی که از مضمونی توتالیتر برخوردار است، محصولی تاریخی از کارکرد بخشهای معینی از مواضع و نگرش سیاسی لنین می‌باشد. لنین در طول حیات سیاسی اش و بنا به موقعیتی که در آن قرار می‌گرفت، مواضعی سیاسی را اتخاذ می‌کرد که بخشی از آنها دارای مضمونی توتالیتر و انحصار طلبانه ای بودند. بعد از مرگ او آن مواضع سیاسی انحصار طلبانه و نتایج عملی حاصل از آنها، در زمره ارثیه سیاسی لنینیستی، مورد تقلید حاکمان بعدی شوروی و بخشی از طیف سوسیالیست در دیگر جوامع جهانی، قرار گرفتند. لذا ارائه هرگونه بحثی پیرامون چگونگی مبارزات آزادیخواهی و دموکراسی طلبی تاریخاً موجود در ایران، الزاماً چگونگی نقش سوسیالیستها در آن جنبشها را مطرح خواهد کرد و در آن رابطه هم خواه نا خواه بررسی و جوهری از نظام شوروی و نگرش سیاسی لنینیستی را در دستور کار قرار خواهد داد.

اما نظام شوروی همچون پدیده اجتماعی شکست خورده ای به تاریخ پیوسته است و اکنون وجودی خارجی ندارد، لذا هرگونه بحثی پیرامون تأثیر گذاری مستقیم آن نظام بر دیگر جوامع جهانی ظاهراً زائد بنظر می‌رسد. با اینوصف همان پدیده اجتماعی شکست خورده، که امروزه خیلی ها هرگونه بحثی پیرامون آن را جایز نمی‌شمارند، الگوی بخش چشمگیری از سوسیالیستهای ایران، در مبارزات جاری امروز و در ساختن جامعه آرمانی شان در فردا، می‌باشد. بنا به اعتقاد آنها نگرش و عملکردهای سیاسی لنین بهیچوجه در شکست تجربه شوروی، دخیل نبودند. لذا آنها با رویکردی دوگانه به نظام شوروی، دوره پنج- شش- ساله اولیه آن نظام، که در طی آن لنین در حاکمیت جامعه قرار داشت، راز بقیه تجربیاتی که بعد از مرگ او، توسط جانشینانش حاصل آمدند، انتزاع می‌کنند. بزعم آنها دوره حاکمیت لنینی و کلیه مواضع و دیدگاههای سیاسی او بری از هرگونه خطا و اشتباهی بوده اند. لذا به نظر آنها شکست تجربه شوروی یا معلول مقابله کشورهای امپریالیستی با آن نظام و یا حاصلی از مواضع سیاسی و عملکردهای جانشینان لنین بوده است.

اما قطع نظر از توجیحات خاص سوسیال - لنینیستها در مورد چگونگی شکست تجربه شوروی، لازمست اذعان شود که؛ از میان تمامی سیاستها و عملکردهای نظام شوروی، آنچه که مطلوب بود و امروزه هم میتواند قابل دفاع باشد، نظاماتی در زمره اقدامات اجتماعی - سیاسی دوران حکومت لنین بودند. اما همان دوره حاکمیت لنین بر شوروی هم، علاوه بر جنبه های مثبتی که داشت، همچنین شامل خطاها و کج رویهای اساسی ای بود که ادامه تکاملی آنها نقش بنیادینی را در پروسه فروریزی نهایی نظام شوروی ایفاء کردند. بنابراین نظام شوروی از بدو تأسیس تا بهنگام فروریزی نهایی اش صرفاً دارای یک سیستم اقتصادی و سیاسی یکنواخت و یکدستی نبود، بلکه شوروی در طول موجودیش دچار تغییرات اساسی ای شده بود، که هر یک از آن تغییرهای اساسی، مربوط به دوره خاصی از حیات سیاسی آن نظام میشد. اما تمامی دوره های موجود در نظام شوروی، علیرغم تفاوتهایی که باهم داشتند در عین حال، دارای ارتباطی ارگانیک و ماهوی با هم؛ بودند. لذا به همین سبب بود که هر دوره ای در میان دوره های مربوط به نظام شوروی بسهم خود در پروسه شکست خوردن آن نظام نقش ویژه و مختص بخود را ایفاء کرد. استدلال بیشتر در این مورد مستلزم توضیحاتی است که ذیلاً ارائه شده اند.

ویژگی آنچه که از اکتبر 1917 تا سالهای 1923 و 1924 در شوروی، بنام نظام سوسیالیستی ایجاد شد، با خصوصیات آنچه که بعد از مرگ لنین، تحت همان ادعا، تا سال 1991 ادامه یافت، کاملاً فرق میکرد. آن دوره از نظام شوروی که تحت حاکمیت شخص لنین سپری شده بود خود نیز پروسه ای پنج - شش ساله بود که در طی چند ماهه اولیه اش سعی در بکارگیری معیارهای مربوط به تجربه تاریخی کمون پاریس شده بود. اما عقب ماندگی اقتصادی جامعه روسیه و قلت طبقه کارگر نسبت به دهقانان پر جمعیت آن دیار از یکطرف و برتری نقش همان دهقانان در تولید فراورده های اجتماعی از طرف دیگر، در مجموع زمینه های مادی نامساعدی بودند که بطور واقعی ظرفیت پذیرش معیارهایی که زمانی در کمون پاریس بکار رفته بودند را، نداشتند. لذا بنا به اعتبار واقعیاتی از این دست و همچنین بدلیل مقابله خصمانه دولتهای دیگر با نظام نوپای شوروی، لنین و دیگر بلشویکها اجباراً طی چند مرحله، دست از الگو برداری از کمون پاریس برداشتند و جهت اداره امور جامعه به معیارهای متعارف بورژوائی متوسل شدند. نتیجتاً در اواخر همان پروسه پنج - شش ساله فوق الذکر مناسبات اجتماعی - سیاسی ای در شوروی حاکم گردید که در بطنش نطفه ای از سیستم دیکتاتوری بسته شده بود. گذشته از این در همان زمان و سالهای آخر حیات لنین بود که؛ حاکمیت به شیوه دیکتاتوری، نهال نوری شده بود که بعد از مرگ لنین، به درخت تنومندی مبدل شد، که آن نیز خود همچون ابزاری در مکیدن خون طبقه کارگر شوروی و آزادیخواهان آن جامعه بکار گرفته میشد. تا اینکه بالاخره سیستم دیکتاتوری لنینی - استالینی فرتوت شد و از هم فروپاشید.

خلاصه اینکه در دوره حاکمیت لنین بر شوروی پروسه ای از مناسبات اجتماعی ناپایدار و سیالی در پیش گرفته شده بود که مبتدایش رنگی از مناسبات کمون پاریس را برخوردار داشت و مؤخره اش «نپ» بود و ارج نهادن به معیارهای «تایلوری» در استثمار کارگران بود و معمول شدن شیوه مدیریت تک نفره در نهادهای تولیدی بود، و یا امتیاز دادن به سرمایه دارانی بود که از راه استثمار شدید کارگران میبایستی سود سرشاری بدست میآوردند و آنرا با دولت بلشویکی تقسیم می نمودند. از میان آنهمه واقعیات تاریخی تلخ، بس که چشم لنینیستها همواره بر دوره کوتاه و ناپایدار چند ماهه اول شروع نظام شوروی خیره بوده است، دیگر اسلوبهای نامطلوب موجود در همان دوره حاکمیت لنینی در نظر گاه آنها مجال خود نمائی نیافته اند. اما این نوشته هم ظرفی مناسب جهت پرداختن به بحثی تفصیلی و همه جانبه در مورد چگونگی شکست تجربه شوروی نیست. البته توضیحات مفصل تر در آن مورد در نوشته ای تحت عنوان «بررسی شکست تجربه شوروی» قبلاً ارائه شده اند. لذا با اکتفا کردن به ارائه مطالب فوقالذکر لازمست از میان واقعیتهای تاریخی مربوط به نظام شوروی، صرفاً به آنچه که مربوط به هدف فرا روی این نوشته است پرداخته شود.

در ادامه بحث اصلی لازمست تأکیداً ذکر شود که؛ خطاها و کجرویهای لنینیستی، صرفاً شامل جامعه شوروی آنزمان نشده بود، بلکه علاوه بر شوروی، دیگر جوامع جهانی و از آن جمله کشور ایران هم، هریک به درجاتی کم یا زیاد، صدماتی را بطور مستقیم و یا غیر مستقیم از آنچنان خطاها و کجرویهای می دیدند. البته اکنون هم جهت گیریهای سیاسی اقشار سوسیالیست ایرانی، و بخصوص عملکردهای مبارزاتی و تشکیلاتی آنها، بدرجاتی کم یا زیاد، آلوده به خطاهایی است که ناشی از دیدگاه لنینیستی آنها میباشد. بنابراین امروزه که لنینیسم، بر اثر فروریزی نظام شوروی، عامل مستقیمش را از دست داده است، فقط از طریق فعالیتهای سیاسی بخشی از سوسیالیستها، توانسته است برجنبشهای آزادیخواهی و دموکراسی طلبی در هر جامعه ای و منجمله در ایران، تأثیر گذار باشد. لذا آنچه که عمدتاً در این نوشته

به آن پرداخته شده است، چگونگی تأثیرات حاصل از سنت انحصار طلبی لنینیستی در جامعه ایران و مبانی تاریخی وجود آمدن آن سنت، میباید. اما در مسیر پرداختن به آن مطالب، بخشهایی از تجربه نظام شوروی ضرورتاً مد نظر قرار خواهند گرفت. که سیاست خارجی نظام شوروی در دوره حاکمیت لنین یکی از آنها میباید.

سیاست خارجی اولیه نظام شوروی

نظام شوروی، از بدو شروع تا بهنگام فروریزیش، دو مرحله مجزا از هم را در سیاست خارجی اش پشت سر نهاده بود. مرحله اولیه سیاست خارجی شوروی پس از مدت بسیار کوتاهی، جای به مرحله دوم از سیاست خارجی آن نظام داده بود. سیاست خارجی شوروی بجز در مرحله بسیار کوتاه اولیه اش، در بقیه موارد، ضررهای جبران ناپذیری را به جنبشهای کارگری و آزادیخواهی موجود در ایران رسانده بود.

منظور از سیاست خارجی اولیه نظام شوروی، همان سیاستی بود که با شروع نظام شوروی، درپیش گرفته شد و مدت بسیار کوتاهی دوام آورد. مستثنا بودن آن سیاست اولیه از بقیه موضع گیریهای سیاسی شوروی در روابط با کشورهای دیگر، بدان لحاظ بود که در پرتو اجرای همان سیاست اولیه، تمامی قراردادهای زیانباریکه حکومت تزاری در سایه موقعیت برتر نظامی و قلدریهای سیاسی اش، به کشورهای همجوار روسیه و از آن جمله به ایران تحمیل کرده بود، توسط حکومت نوپای بلشویکی ملغی اعلام گردید. اتخاذ چنان سیاستی از جانب لنین و دیگر هم حزبی هایش، فی النفسه حاکی از نیت پاک آنها در مقابله کردن با آنچنان اجحافات که دولتهای قدرتمند استعمارگر بر جوامع ضعیف روا میداشتند، بود. اما نتیجه نهائی هر مبارزه طبقاتی و یا آزادیخواهانه ای صرفاً توسط نیت پاک انقلابیون درگیر در آن عرصه از مبارزات تعیین نخواهد شد. نظام شوروی هم از این قاعده کلی مستثنی نبود. لذا آن نظام علیرغم نیت پاک تمامی بلشویکها، پس از گذشت چندی، با کمبودها و نقائص اساسی ای مواجه شد که وقوعشان در نظریه های چپ روانه و آوانتوریستی لنینیستی، قبلاً پیش بینی نشده بود. لذا سیاست خارجی دوره اول شوروی به همراه دیگر جنبه های مطلوب آن نظام، پایدار نماندند و دچار دگرگونی هائی شدند. از جمله علل اصلی پایدار نماندن مطلوبیتهای دوران اول نظام شوروی آن بود که سوسیالیسم «لنینی» در جامعه رشد نیافته ای همچون روسیه آن زمان، به امید پیروزی قریب الوقوع طبقه کارگر آلمان بر حاکمان موجود در کشور خود و کمک سیاسی و بخصوص اقتصادی آنها به نظام نوپای موجود در روسیه، شروع شده بود. اما برخلاف انتظار لنین؛ چگونگی تناسب قوای طبقاتی موجود در آلمان، پیروزی طبقه کارگر آن دیار را به چشم اندازی دور که وقوعش به سادگی قابل پیش بینی نبود، محول کرد. لذا با قطع امید از پیروزی قریب الوقوع طبقه کارگر آلمان، سیاست لنینیستی بر آن قرار گرفت که؛ «سوسیالیسم» موجود در روسیه رشد نیافته، بهر قیمت ممکن، ادامه یابد. انعکاس چنین سیاستی در روابط خارجی شوروی با دیگر کشورها، منجر به منتفی شدن همان سیاست مطلوب اولیه ای که فوقاً ذکر کردیم از آن میان آمد، شد. در این رابطه ذیلاً به ذکر نمونه هائی از چگونگی عدول کردن بلشویکها از سیاست خارجی دوره اول نظام شوروی و درپیش گرفتن مواضعی سیاسی که به ضرر مبارزات آزادیخواهی و جنبشهای کارگری در دیگر کشورها و منجمله در ایران، تمام شد، پرداخته شده است.

عدول از دیپلماسی آشکار و رویکرد به دیپلماسی سری

درفضای سیاسی حاصل از تب و تاب انقلابی دوره اولیة نظام شوروی بود که بلشویکها در راستای نقد قبلی شان به سری بودن روابط دیپلماتیک دولتهای بورژوائی با همدیگر، به سیاست دیپلماسی آشکار روی آوردند. در ادبیات سیاسی اطلاق صفت آشکار و یا پنهانی به روابط دیپلماتیک کشورها با همدیگر، مربوط به ضرورت بر ملا کردن مضامین سیاستهای خارجی هر کشور نزد توده‌های مردم و یا پنهان داشتنتشان از چشم آنها میشد. همانطوریکه قبلاً ذکر شد؛ روابط خارجی دوره اول شروع حاکمیت بلشویکی بر اساس دیپلماسی آشکارپیش برده میشد. اجرای چنان سیاستی در طی آن مدت بسیار کوتاه، نظر موافق کارگران و زحمتکشان دیگر جوامع را بطرف نظام شوروی جلب کرد. اما آنچنان سیاست پسندیده ای همچون دیگر نظامات مطلوب دوران اولیة شوروی پایدار نماند، بلکه بعد از گذشت چندی بطور کلی از آن عدول شد و بجایش سیاست دیپلماسی سری و پنهانی در پیش گرفته شد. علت اصلی تغییر موضع بلشویکها در آن مورد؛ پنهان داشتن زد و بندهای شوروی بادیگر دول خارجی بود. زد و بند هائیکه شوروی در همان دوره حاکمیت لنین، از طریق قرار دادهائی با حاکمان مستبد دردیگر کشورها و یا با سران پاره ای از جوامع بورژوائی، صورت میداد. آن گونه از قراردادهای شوروی با دول خارجی همواره در بردارنده نفع آن نظام و ضرر جنبشهای کارگری و آزادیخواهی در دیگر جوامع بودند. لذا جهت پوشیده ماندن چنان قصد و عملکردهای زیانباری از چشم توده های مردم، سیاست بلشویکی بر سری بودن روابط دیپلماتیک با دیگر کشورها، قرار گرفت.

خلاصه اینکه؛ لنین و بلشویکها در پی نیاز به سرپا ماندن نظام شوروی قرار دادهائی را به ضرر جنبش های کارگری و یا آزادیخواهی در هر یک از کشورهای انگلیس، آلمان ترکیه، ایران و غیره.... با دولتهای مربوطه، بطور سری منعقد میکردند.

مبنای سیاست خارجی سوسیالیسم روسی

بعد از اینکه بلشویکها از پیروزی قریب الوقوع انقلاب کارگری در آلمان قطع امید کردند، سیاست تداوم «سوسیالیسم» را در دو عرصه داخلی و خارجی، در پیش گرفتند. بنا به جنبه داخلی آن سیاست؛ پایه های «تداوم سوسیالیسم لنینی» کاملاً بر ظرفیتهای اقتصادی و نیروی اجتماعی موجود در روسیه آنزمان، متکی گردید. جنبه خارجی سیاست دفاع از «سوسیالیسم» روسی هم، عبارت از؛ همزیستی مسالمت آمیز شوروی با کشورهای قدرتمندی همچون انگلیس و آلمان بود. بنابراین آنچه که بعدها بنام همزیستی مسالمت آمیز شوروی با دیگر کشورها، مصطلح گردید، سیاستی بود که در همان دوران حاکمیت لنین در پیش گرفته شده بود. اساس سیاست همزیستی مسالمت آمیز در دوران حاکمیت لنین هم، بر استفاده شوروی از «شبح انقلابهای کارگری» در کشورهای دیگر قرار داشت. بعبارت دیگر سیاست همزیستی مسالمت آمیز شوروی با دولتهای قدرتمند آنزمان بر پایه سازشی قرار میگرفت که بلشویکها با کشورهائی همچون انگلستان و آلمان انجام میدادند و این نیز در حالی بود که «سخن راندن از انقلاب جهانی همچنان ادامه داشت اما، دانسته یا ندانسته و بیش از پیش، بصورت آداب مستحبی در میآمد که بجا آوردنش بر روند عادی اداره امور بی تأثیر» (1) بود. لذا کسب شناخت هر چه بیشتر از سیاست مسالمت آمیزی که شوروی در زمان حاکمیت لنین در پیش گرفته بود، مستلزم آشنائی با زمینه قبلی روابط شوروی با انگلستان و آلمان است.

زمینه برقراری روابط شوروی با انگلستان و آلمان

در زمان حاکمیت لنین، روابط شوروی با انگلیس همانند دیگر عرصه های اقتصادی و سیاسی مربوط به آن نظام، تابع سیاستهای سیال و ناپایداری بود. در این عرصه مشخص هم، حاکمان شوروی اول دچار چپ روی شدند و سپس تحت تأثیر سیاست دفاع از «سوسیالیسم موجود بهر قیمت ممکن»، کاملاً به راست گرائیدند. سیاست دفاع از «سوسیالیسم لنینی» در روسیه عقب مانده، ایجاب میکرد که باب تجارت و بازرگانی شوروی با کشورهای پیشرفته و از جمله با انگلیس (که قبلاً مسدود شده بود)، از نو گشوده شود.

دولت حاکم بر انگلیس در آن زمان یکی از دولتهائی بود که از همان بدو تأسیس نظام شوروی راه دشمنی با بلشویکها را در پیش گرفته بود. یکی از پیامدهای دشمنی انگلیس با شوروی قطع رابطه تجاری و بازرگانی بین آن دو کشور بود. دشمنی انگلیس با نظام شوروی معلول عوامل متعددی بود که از جمله آنها عدم همکاری دولت تازه سرکار آمده بلشویکی با متفقین، در جنگ با آلمان و متحدانش، بود. در آنزمانیکه جنگ جهانی اول در جریان بود، روسیه، چه در زمان حاکمیت تزار و چه در دوره دولت موقتی که بعد از سرنگونی تزار در فوریه 1917 سرکار آمده بود، یکی از کشورهائی بود که همراه متفقین و از جمله انگلیس، درگیر در جنگ با آلمان و متحدانش شده بود. با شروع نظام شوروی، بلشویکها تحت شعار «صلح بدون پرداخت غرامت جنگی و الحاق زمینهای متصرفه»، بطور یکطرفه، به آلمان اعلان صلح دادند. اتخاذ چنان مواضعی از جانب بلشویکها در شرایطی بود که آنها خود از لحاظ اقتصادی و نظامی در موقعیتی بسیار ضعیف و شکننده قرار داشتند. لذا آنها که خود وارث ارتش ناتوانی بودند که هر یک از واحد های منهزمش، در جای گذاشتن جبهه های جنگ با آلمانها، گوی سبقت را از دیگری می ربود، نتوانستند شرایط خویش از بابت صلح مورد نظرشان را به آلمانها تحمیل و یا دست کم به آنها بقبولانند. لذا آلمانها که از موقعیت نظامی برتر و بنیه اقتصادی قوی تری برخوردار بودند، به اعلام صلح بلشویکها و قعی ننهاده و همچون گذشته به پیشروی خود در داخل خاک روسیه ادامه دادند. آنها در مسیر پیشروی خود بدون روبرو شدن با هرگونه مقاومت باز دارنده ای، بر متصرفات خود می افزودند. تا اینکه آن کشور بعلت شکست در جبهه های جنگ با متفقین، راضی به صلح با شوروی شد. اما در آنصورت هم بلشویکها در قبال قبول صلح از جانب آلمان مجبور به واگذار کردن اوکراین و مناطق دیگری به آلمانها و پرداختن غرامات هنگفتی به آنها شدند. از طرفی انگلیس هم کینه همراه نشدن بلشویکها با متفقین در جنگ با آلمانها، را بدل گرفت. بر این زمینه اولیه بود که روابط بعدی هر یک از دو کشور آلمان و انگلیس با شوروی تحت تأثیر سایر اقدامات دوران اولیه آن نظام، بیشتر از پیش بدتر و بدتر شد.

یکی از ارکان اساسی نظامات موجود در دوره اول تجربه شوروی، لغو مالکیت خصوصی بر سرمایه های موجود و برافکندن نظام کارمزدی در روسیه بود. و این نیز اساسی ترین دلیل دشمن شدن دولتهائی همچون انگلیس آن زمان با بلشویکها بود. زیرا که بخشی از آن سرمایه ها متعلق به سرمایه داران خارجی و از آنجمله سرمایه داران انگلیسی و آلمانی بود، و مهمتر از این آنکه؛ بلشویکها آنچه که در آن زمینه ها در روسیه انجام داده بودند را مرحله ای از یک انقلاب جهانی مینامیدند و سرایت یافتن آن به دیگر ممالک را، همچون ضرورت عاجلی به طبقه کارگر تمامی کشورها گوشزد میکردند. لذا دولت انگلیس چه به بهانه مسترد داشتن سرمایه های اتباعش در روسیه و چه بمنظور پیشگیری از سرایت یافتن انقلاب بلشویکی به جامعه انگلیس، از در دشمنی با نظام نو پای شوروی در آمد. از جمله عکس العمل خصمانه انگلیس، آلمان و یا دیگر دولتها نسبت به شوروی، تحریم اقتصادی آن نظام بود. در

میان تحریم کنندگان شوروی، کشور انگلیس بعلت روابط بازرگانی و تجاری نسبتاً گسترده ای که قبلاً با دولتهای تزاری داشته بود، نقش بسیار کارآمدی در تنگنای اقتصادی گذاشتن شوروی، ایفاء کرد.

اما سرسختی آن دو کشور در دشمنی با همدیگر، دیری نپایید بلکه تحت تأثیر واقعیاتی که خارج از اراده بلشویکها رخ مینمود، به نرمی گرائید. از جمله آن واقعیتهای عبارت از؛ موفق نشدن انقلاب کارگری در آلمان و به تبع آن محروم ماندن بلشویکها از حمایتهای اقتصادی و سیاسی مورد انتظارشان از کارگران آن دیار، بود. در آن شرایط «سوسیالیسم لنینی» مصداق «فروختن پوست خرسی نا کشته»، را داشت. چرا که قطع امید از پیروزی قریب الوقوع انقلاب کارگری در کشورهای خارج و نرسیدن کمکهای اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در خارج به نظام نوپای شوروی، خود بخود نظاماتی که بلشویکها مطابق الگوئی از کمون پاریس در روسیه معمول گرانیده بودند را بطور جدی بمخاطره انداخته بود. خطر در آن مورد بدین لحاظ بود که؛ در آنچنان شرایطی جامعه روسیه می بایستی بامتکی شدن به نیروی اجتماعی و بنیادهای اقتصادی قلمرو خویش، در تداوم بخشیدن به نظام «سوسیالیسم لنینی»، اهتمام میورزید. اما بطور واقعی نیروی اجتماعی و بنیادهای اقتصادی موجود در قلمرو آنزمان روسیه، نه اینکه به تنهایی ظرفیت تداوم بخشیدن به «سوسیالیسم لنینی» را نداشتند، بلکه حتی در تأمین مایحتاج اولیه مردم هم بسیار ناکارآمد بودند. و این کمبودهای اساسی زمانی هرچه بیشتر دامن گسترانیدند و فاجعه آفرین شدند که با حمله دولتهای قدرتمند آنزمان به شوروی و کمک بیدریغ و همه جانبه آنها به ارتشهای سفید داخلی، مواجه شده بودند. لذا تأثیرات حاصل از عوامل بازدارنده در داخل و خارج روسیه، دولت نو بنیاد شوروی را مجبور به عدول کردن از نظامات اولیه دوران انقلاب و گرویدنشان به معیارهای بورژوائی در اداره امور جامعه، کرد. در آن رهگذر بود که موضع سرسختانه دولتین انگلیس و شوروی (ویا آلمان و شوروی) در دشمنی با همدیگر به نرمی گرائید. که از جمله نتایج آن، انعقاد قراردادهائی سیاسی و اقتصادی مابین شوروی و دولت آلمان و یا شوروی و دولت انگلیس بود. ضمانت اجرائی آنچنان قراردادهائی از طرف شوروی، نادیده گرفتن و یا حتی پایمال کردن منافع طبقه کارگر و جنبشهای آزادیخواهی موجود در آلمان ویا در انگلیس و همچنین در کشورهای تحت سطة اقتصادی و سیاسی بریتانیای آنزمان، بود.

گشوده شدن باب روابط خارجی شوروی با آلمان

دو کشور آلمان و شوروی هر یک در پی رفع نیازهای مختص بخود، در سپتامبر 1921، بطور سری در برلن موافقتنامه ای را باهم به امضاء رساندند. در آن هنگام هر یک از آن دو کشور بدنبال جنگهای چند ساله ایکه از سرگذرانده بود، در موقعیت اقتصادی و سیاسی ویژه ای قرار داشت. آلمان در آن هنگام گذشته از تحمل هزینه ها و خرابی های حاصل از جنگی چهار ساله با متفقین، در حدود دو سالی بود که بعنوان طرف شکست خورده در جنگ جهانی اول مشمول تنبیهات و محدودیتهای مندرج در معاهده ورسای هم شده بود. (2) اما در همان حال هم آن کشور بدرجات زیادی از بنیه اقتصادی قوی و پیشرفته قبلی اش برخوردار بود. ولی ظرفیتهای مطلوب اقتصادی و مدارج بالای فن آوریهای آن کشور، در جنبه محدودیتهای معاهده ورسای، عاطل مانده بود لذا دولت وقت در آلمان آنروزی در پی فرصتی جهت برون رفت از چنان موقعیتی بود. از طرفی آنچنان هدفی برآورده نمیشد مگر از راه بازسازی و تقویت قدرت نظامی آلمان. که اینهم در آن شرایط در قلمرو جغرافیائی خود آلمان امکان پذیر نبود. چراکه؛ «یکی از مفاد معاهده ورسای مشعر بر ممنوعیت ساخت تسلیحات در آلمان» بود. (3) بنابراین آلمان بعد از پذیرش معاهده ورسای همواره مترصد بود تا بدور از چشم دیگر کشورهای

قدرتمند، زرادخانه هایش را دوباره بکار اندازد و خود را بحد کافی مسلح نماید. در این رابطه بود که آن کشور حاضر شده بود از در معامله ای پنهانی با شوروی درآید.

اما آیا رهبران شوروی در آن شرایط چه کمکی در جهت رفع نیازهای آلمان از دستشان برمیآورد و یا خود نیز چه توقعاتی از گشودن در دوستی با آلمانیکه زمانی تحمیل کننده قرارداد برست - لیتوفسک (4) به خود آنها بود، را داشتند؟ شوروی در آن شرایط علیرغم پیروزی بر مهاجمین داخلی و خارجی، از لحاظ توانائی در تأمین مایحتاج مردم در وضعیت «فلاکتباری» بسر میبرد، اقتصادش ویران بود و همان تعداد محدود از نهادهای صنعتی اش هم، یا بخشاً مستهلک شده و از حیز انتفاع افتاده بودند و یا بعلت تطبیق یافتن ظرفیتشان در جهت برآوردن نیازهای جنگی، از رده وسایل تولید کالاهای مورد احتیاج روزمره مردم خارج شده بودند. از لحاظ سیاسی هم حکومت بلشویکی در آن هنگام با اینکه موقعیتش در بین کشورهای دیگر تا حدود زیادی تثبیت شده بود ولی در داخل قلمرو خویش مقبولیتش نزد توده های مردم بحدی کاهش یافته بود که جهت رویارویی با ناراضیان درون حزب حاکم و یا مقابله با اعتراضات روز افزون بخش وسیعی از دهقانان و طبقه کارگر، به قوه قهریه متوسل میشد. لذا بلشویکها در چنان شرایطی نه اینکه توانائی کمک اقتصادی و تکنولوژی به آلمانها را نداشتند بلکه حتی در جوابگویی به نیازهای معیشتی مردم روسیه هم با مشکلات مهمی روبرو بودند. بنابراین آنچه که در آن شرایط بطور میرم مورد نیاز حزب حاکم بر شوروی «حزب کمونیست شوروی» بود، بدوآ و تداوم حاکمیتش بر جامعه و سپیس براه انداختن اقتصاد فلج شده شوروی و رونق بخشیدن به آن بود.

در آنچنان شرایطی تداوم حاکمیت حزب بلشویک (حزب کمونیست شوروی) از طریق بکار گیری اسلوبهای دیکتاتوری تأمین شده بود، اما مسئله براه انداختن اقتصاد فلج شوروی و رونق بخشیدن به آن مسلماً از راه مراجعه دوباره به الگوهای دوران چند ماهه اول شروع نظام شوروی قابل حل نبود. چرا که چند سال تجربه حاکمیت بر دهقانان کثیرالعدده شوروی و فشار آوردن بر طبقه کارگر قلیل آن جامعه، لنین و بخش چشمگیری از بلشویکها را برسر این تصمیم استوار ساخته بود که؛ در اداره امور جامعه به الگوهای دوران اولیه تجربه شوروی مراجعه نکنند. لذا آنها با دست کشیدن از سیستم «سوسیالیسم روسی»، از سر گیری دوباره آنرا به افقی در دور دستها، محول کردند. و در پی چنان تصمیمی بود که؛ ضمن تنگ تر کردن فضای خفقانی حاکم بر جامعه، کمر به راه اندازی چرخهای از کار افتاده اقتصاد کشورشان، از راه اجرای سیاستهای نوین اقتصادی «نپ»، بستند. اما پیشبرد این امر مهم با اتکاء صرف به بنیه اقتصادی و نیروهای تولیدی موجود در روسیه آنزمان، در کوتاه مدت هرگز عملی نبود. از طرفی، انجام آن کارها در چشم اندازی دورتر هم، محتاج دسترسی به تکنولوژی و دانش پیشرفته موجود در کشورهای قدرتمندی همچون انگلیس و آلمان بود.

البته بلشویکها بهر شیوه ای که بود، به تکنولوژی و دانش پیشرفته موجود در کشورهای آلمان و انگلیس آنزمان، دست یافتند. اما نکته قابل تعمق در این مورد اینست که؛ شوروی چه چیزی را داشت که آنرا درازاء دریافت کمک از دشمنان خونی دیروزیش، به آنها می پرداخت؟ در این مورد تا آنجائیکه به کشور آلمان مربوط میشد؛ شوروی جایی بود که بدور از چشم متفقین، میشد در آنجا ساختن تسلیحات را دوباره از سر گرفت. لذا «یکی از اوصاف روابط شوروی و آلمان در این زمان تمایل شدید به همکاری نظامی بود. که از یکی از مفاد معاهده ورسای مشعر بر ممنوعیت ساخت تسلیحات در آلمان نشأت می گرفت. در آوریل 1921 کوپ (kopp) نماینده شوروی در برلن، پس از گفتگوهای محرمانه با ستاد ارتش آلمان (رایش ور = Reichwehr) طرحی بمنظور ساخت توپ، هواپیما و زیر دریائی

توسط شرکتهای آلمانی در روسیه شوروی با خود به مسکو آورد. واکنش مسکو مساعد بود، و یک هیئت نظامی آلمانی طی تابستان از مسکو دیدار کرد. متعاقب این، طی ملاقاتهایی که در سپتامبر 1921 در برلن صورت گرفت موافقتنامه ای به امضاء رسید که در آن کراسین و سیکت (Seeckt)، رئیس رایش ور، دوطرف اصلی مذاکره بودند؛ و گویا در این مقطع بوده که سیکت دولت غیر نظامی آلمان را در جریان ماقوع قراردادده است. پروژه ساخت زیر دریائی حذف شد؛ و آزمایشاتی در زمینه استفاده جنگی از گاز بعمل آمد. محصولات این بنگاها رایش ور و ارتش سرخ هر دو را تغذیه میکرد. بعدها افسران آلمانی پرسنل ارتش سرخ را در زمینه هدایت تانک و هواپیماهای نظامی آموزش دادند. این ترتیبات بی نهایت سری نگاه داشته میشد. در مطبوعات شوروی هیچ ذکری از آنها نمی رفت، و مدتها با موفقیت از مردم و سیاستمداران آلمان، و همچنین از متفقین غربی، مخفی نگاه داشته شد. از این ترتیبات تا آن زمان که، در فردای انقلاب بلشویکها پیمانهای سری دولت تزاری با متفقین در طول جنگ را محکوم ساخته بودند زمین تا آسمان فاصله بود» (5)

البته روابط آلمان و شوروی محدود به فعالیتهایی در زمینه ساخت تسلیحات نمانده بود بلکه همزمان با چنان فعالیتهایی، سرمایه داران آلمانی از برکات سیاستهای نوین اقتصادی «نپ» بهره گرفته و با «تاسیس شرکتهای مختلط» در روسیه شوروی با حکومت بلشویکی شریک شده و از قبل استثمار کردن کارگران آن دیار، همواره بر سرمایه هایشان افزوده بودند. در ادامه اینچنین فعالیتهایی و [اعطای امتیاز] به شرکتهای آلمانی در روسیه شوروی] بود که مناسبات اقتصادی آلمان - شوروی هم همپای همکاریهای تسلیحاتی آنها باهم، گرمتر و نزدیکتر شده بود. (6)

گشوده شدن باب روابط خارجی شوروی با انگلستان

«تجدید مودت شوروی با انگلستان زمینه اقتصادی داشت؛ و آن عبارت از تمایل به تسهیل تجارت سودآور میان طرفین بود.» (7)

معمولاً کشورها بر اساس زمینه ای اقتصادی و یا سیاسی (و یا اقتصادی- سیاسی) اقدام به برقراری روابط با همدیگر میکنند. اما همان زمینه اساسی مورد نظر، به تنهایی تعیین کننده ماهیت و چگونگی روابط بین کشورها نبوده است. بخصوص اگر دو کشوری که دارای مدارج اقتصادی و سیاسی نسبتاً یکسانی نبوده و بر اساس «تمایل مشترک طرفین به تسهیل تجارت سود آور» قصد برقراری روابط باهم کرده باشند، در آنحال در تعیین چگونگی روابط بین آنها علاوه بر زمینه اصلی مورد تمایل طرفین، فاکتورهای دیگری نیز، کارساز بوده اند. که از جمله چنین فاکتورهائی، یک سری خواسته های تحمیلی از جانب طرف قوی ترو تقبل کردن آنها از جانب کشور ضعیف تر، بوده است. لذا کشورهای ضعیفی که معمولاً به امید رفع نیاز و یا نیازهای فی الحال موجودشان رو به جهان خارج کرده و صرفاً بر آن اساس قصد برقراری روابط با کشورهای قدرتمند را داشته اند، همواره از جانب طرف قدرتمند و یا از طرف موسسات کلان مالی و اقتصادی جهانی، مورد اجحاف قرار گرفته اند. بنابراین تمایل آنزمان شوروی و انگلستان به تسهیل تجارت سود آور، بخشی از زمینه تجدید رابطه آن دو باهم بود. بخشی دیگر؛ توقعات سیاسی دیگری بود که طرف قویتر آن رابطه، یعنی دولت آنزمان انگلیس مطرح کرده بود و شوروی هم بنا به موقعیت ضعیفی که نسبت به طرف مقابلش داشت، اجباراً آنچنان توقعاتی را برآورده کرده بود. در واقع نظام شوروی در مقطع 1921 از لحاظ قدرت اقتصادی و یا بنیه مالی در وضعیتی نبود که بتواند بر اساس روابطی صرفاً تجاری و برابر، دولت

آنزمان انگلیس را به همکاری با خود ترغیب نماید. لذا دولت انگلیس برقراری روابط اقتصادی با بلشویکها را منوط به تحمیل کردن پاره ای از خواسته های سیاسی اش به آنها کرده بود. نمونه ای از چنان وضعیتی؛ « یک موافقتنامه تجاری میان انگلستان و شوروی بود که در روز 16 مارس 1921 در لندن به امضاء رسید» و این خود «درست یک هفته پس از آنکه لنین در مسکو نپ را به کنگره حزب ارائه داده بود»، اتفاق افتاد. «موافقتنامه تجاری بحق بعنوان گشایش و نقطه عطفی در سیاست شوروی مورد ستایش قرار گرفت. دوطرف موافقت کردند مانعی بر سر راه تجارت با یکدیگر بوجود نیآورند، و حتی در صورتیکه دولت انگلیس رسماً از طریق دیپلماتیک دولت شوروی رابه رسمیت نشناسد نیز به مبادله نماینده رسمی تجاری اقدام کنند. از نظر انگلستان مهمترین ماده موافقتنامه ماده ای بود که در آن هریک از طرفین متعهد به « خودداری از اقدام یا پذیرش تعهداتی» علیه دیگری و متعهد به خودداری از «تبلیغ رسمی مستقیم یا غیرمستقیم» علیه دیگری میشد. «اقدام یا تبلیغ بمنظور تشویق هریک از ملل آسیائی به هرگونه عمل خصمانه علیه منافع بریتانیا یا امپراطوری بریتانیا» علی الخصوص در قرارداد ذکر شده بود. التزام خودداری از تبلیغ خصمانه در شکل نادقیق تری در پیمان برست - لیتوفسک نیز داده شده بود. ولی اکنون وضع عوض شده بود. آن پیمان در اوضاعی بسته شده بود که انتظار دیر پائیدنش نمی رفت، و دیر هم نپائید. اما موافقتنامه شوروی - انگلستان همانند نپ، «بطور جدی و برای مد طولانی» مورد نظر بود. این موافقتنامه منادی تغییراتی در نکات مورد تأکید در مثنی شوروی شد. سخن راندن از انقلاب جهانی همچنان ادامه داشت اما، دانسته یا ندانسته و بیش از پیش، بصورت آداب مستحبی در میآمد که بجا آوردنش بر روند عادی اداره امور بی تأثیر است.» (8)

پیمان شوروی - انگلستان در واقع دارای دو جنبه مرتبط به هم بود. بنا به یک جنبه آن روسیه شوروی میتواند ماشین آلات و تجهیزات مورد نظر خود را وارد کند که از این بابت هم انگلیس، که تحت شرایط موجود در 1920 بازار فروش تولیداتش کساد شده بود، مشتری جدیدی را بدست میآورد. جنبه دیگر پیمان مذکور؛ چگونگی سازش شوروی با انگلستان بود. که این نیز خود بعنوان ضمانت اجرائی روابط تجاری بین آن دو عمل میکرد. اما دود آن چنان سازشی مستقیماً بچشم جنبشهای کارگری و آزادیخواهی موجود در کشورهاییکه بگونه ای تحت نفوذ انگلستان بودند میرفت. زیرا که در آن هنگام «مسکوسیاست شبخ انقلاب را برای چانه زنی با انگلستان بر سر مذاکره های تجاری در پیش» میگرفت. بر اساس چنان سیاستی شوروی میکوشید از نفوذ خود در بین کارگران کشورهای تحت سلطه انگلستان، استفاده ای ابرازی ببرد. و آن بدین معنی بود که شوروی در ازاء وارد کردن تجهیزات و ماشین آلات از انگلستان، میکوشید همچون ترمزی بر سیر پیشرفت جنبشهای کارگری و آزادیخواهی کشورهای همچون ایران، افغانستان و یا هند و... عمل کند. ایفای آنچنان نقشی در آنزمان از جانب شوروی کار ساده ای بود، چراکه آن کشور بلحاظ وجود هوادارن زیادیکه در بین کمونیستهای هر یک از آن جوامع پیدا کرده بود، جایگاه چشمگیری در مبارزات کارگری و آزادیخواهی موجود در هر یک از آن کشورها یافته بود. ضمناً هر یک از کشورهای مذکور در آنزمان مدتهای مدیدی بود که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت سیاستهای استعماری دولت انگلیس قرار گرفته بود. لذا، خواست رهائی از سلطه استعماری و نفوذ سیاسی انگلستان بخشی از مطالبات جنبش های عدالت طلبانه و آزادی خواهانه موجود در آن کشورها را تشکیل میداد. مسلمأ رشد یافتن چنان جنبشهایی، هم موقعیت دیکتاتوری های مربوطه و هم منافع اقتصادی و سیاسی انگلستان را به خطر می انداخت. این واقعیاتی بودند که بنا به نفوذ شوروی در آن جوامع، تا حدود زیادی بحساب آن نظام گذاشته میشد. لذا چنین

موقعیتی بود که شوروی آنرا وجه المصاله تجدید روابط خود با انگلستان یا با حاکمان مربوط به هر یک از آن کشورها، قرار میداد. یکی از نمونه بارز در این مورد: استفاده ابزاری شوروی از موقعیت «جنبش جنگل» به زعامت میرزا کوچک خان بود، که بعداً در این مورد مطالبی عرضه خواهد شد. اما چگونگی سازش کردن بلشویکها با آتاتورک در ترکیه، بدلیل مضمون ویژه ای که داشت، مستلزم نوعی از ضمانت اجرائی از جانب شوروی شده بود که این نیز موجب وارد آمدن خسارات جبران ناپذیری بر جنبش های آزادیخواهی و کارگری موجود در ترکیه آنزمان شده بود. لذا بجاست که بدو در این مورد توضیحات مختصری داده شود.

زمینه های اولیه پیمان شوروی با ترکیه

پیمان تاریخی شوروی و ترکیه در شرایطی بسته شد که شوروی با وصف اینکه در مقابله با ارتشهای سفید در داخل کاملاً موفق شده بود ولی موقعیت سیاسی نسبتاً تثبیت شده اش در بین کشورهای خارجی، بلامعارض نبود. در چنان شرایطی بود که بلشویکها بنا به ضرورت اجرای سیاست نوین اقتصادی «نپ»، از در سازی سیاسی با انگلیس در آمده بودند. آنها طبق آنچه سازشی خود را از «تبلیغ رسمی و غیر رسمی علیه انگلستان» محروم ساخته و «متعهد به «خودداری از اقدام یا پذیرش تعهداتی» علیه آن کشور شده بودند. از طرف دیگر انگلیس هم قبل از انعقاد قرارداد با شوروی چندی بود که به همراه متفقین در جایگاه فاتحین جنگ جهانی اول، سرگرم چگونگی سهم بری از قلمرو وسیع امپراتوری عثمانی بر مبنای قراردادهای تاریخی سور (sevres) و یا «لوزان» بود. قرارداد «سور» نخستین قرارداد میان نیروهای متفق و امپراتوری عثمانی بود که در روز 10 اوت سال 1920 بین طرفین مربوطه به امضاء رسید. در آنزمان «برای تنبیه امپراتوری عثمانی که در جنگ جهانی اول در کنار امپراتوری آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان وارد جنگ شده بود، بر اساس پیمان سور (sevres) قلمروی این امپراتوری به منطقه آناتولی که اهالی آن منحصرأ ترک تبار بودند، محدود شد.

در آن هنگام بریتانیا و فرانسویها تنگه های داردانل و بسفروشهر استانبول را در اختیار داشتند. همچنین بر اساس قرارداد «سور» پیش بینی شده بود، ساحل غربی آناتولی به یونانی ها (که آنها هم در آن شرایط به قلمرو ترکیه هجوم برده بودند) داده شود. و نیز یک ارمنستان بزرگ مستقل و یک منطقه خودمختار کردنشین در بخشهای شرقی آناتولی ایجاد شوند.

سرزمینهای عرب نشین امپراتوری عثمانی به نوبه خود تحت قیومیت بریتانیا و فرانسه درآمدند.

مفاد قرار داد سور (sevres) مخالفت ملیون ترک به رهبری مصطفی کمال پاشا (آتاتورک - پدر ملت ترک) را برانگیخته بود ضمناً شوروی هم در آنزمان از تسلط یافتن انگلیس و دیگر متفقین بر تنگه های [ی بسفر و داردانل] بسیار ناراضی بود چرا که؛ «برای کشوری» همچون شوروی که در آن مقطع «تقریباً بتامی در محاصره مرزهای خاکی» بود «مسأله عبور از دریای سیاه به دریای مدیترانه از طریق تنگه ها [ی بسفر و داردانل] همواره نکته حساسی را تشکیل داده بود. (9) لذا در پی اعتراض به پیمان سور (sevres) ملیون ترک به رهبری آتاتورک به مقابله با نیروهای زمینی و دریائی انگلیس که در مجاور آبراه مذکور مستقر شده بودند، برخاستند. در آن زمان ملیون ترک که در سرزمینهای عرب نشین قلمرو امپراتوری عثمانی حضور داشتند، توانستند نیروهای نظامی خود را کاملاً به دفاع از تنگه ها و مقابله با نیروهای مهاجم یونانی اختصاص داده و طی چند مرحله

شکست‌هایی را هم به نیروهای انگلیسی و هم به نیروهای مهاجم یونانی تحمیل کنند. آنها همچنین از راه کشتارهای جمعی در منطقه ارمنه و بیرون راندن ارمنی‌ها از سرزمین‌هایشان، بر بخشی از قلمرو ارمنستان بزرگ، که بنا به قرارداد «سور» در شرق آناتولی و جنوب ارمنستان کنونی قرار می‌گرفت، دوباره مسلط شدند. ضمناً کمالیست‌ها همچنین بر زمینه‌ای از انجام رفتار ددمنشانه علیه کردها و متوسل شدن به وعده‌های فریب‌کارانه‌ای از قبیل برآوردن خواسته‌های آنها در آینده، موفق به لغو آن بخش از قرارداد «سور» که مشعر بر دادن خودمختاری به کردها بود، شدند.

در چنان شرایطی ملیون ترک تنگه‌های داردانل و بسفور، شهر استانبول، بخش اروپایی ترکیه و نیز ساحل شرقی دریای اژه را از متفقین و یونانی‌ها بازستانده بودند. پیروزی چشمگیر کمالیست‌ها بر نیروهای سلطان محمد ششم و یا بر نیروهای نظامی متفقین و یونان، آنها را در اعتراض کردن به معاهده سور (sevres) و مردود شمردن آن، قادر گردانیده بود. با اینوصف آنها از لحاظ قدرت نظامی هنوز در وضعیتی نبودند که خود را از قید هر گونه قرارداد خفت‌باری با کشورهای همچون انگلیس، فرانسه و یا کشور ایتالیا، برهانند. لذا در آن شرایط جای قرارداد سور (sevres) را قرار داد لوزان گرفت. طبق قرارداد لوزان گرچه باز هم بخش‌های عظیمی از امپراتوری عثمانی تحت سلطه متفقین درمی‌آمد اما مندرجات آن قرارداد از طرفی حاکمیت ملیون ترک را بر استانبول و بر تنگه‌های بسفور و داردانل [مسجل می‌ساخت و از طرف دیگر خود مختاری کردها را ملغی می‌ساخت و بخشی از ارمنستان را هم در محدوده قلمرو ترک‌ها محسوب می‌داشت].

سرانجام در روز 23 اکتبر سال 1923 میلادی حکومت امپراتوری عثمانی ملغی شد و در ترکیه حکومت جمهوری برقرار گردید. مسلماً دسترسی ملیون ترک به چنان موقعیتی اساساً حاصل استقامت آنها در مقابله کردن با دولت‌های انگلیس، فرانسه، ایتالیا و یونانی‌ها بود. اما شوروی هم در پیروزی نسبی ملیون ترک بطور غیر مستقیم سهم بود. چراکه ملیون ترک در طول مدت مقابله با متفقین و یونانی‌ها از کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تدارکاتی شوروی برخوردار شده بودند. لذا تا آنجائیکه به مقاومت کمالیست‌ها در مقابله با متفقین مربوط می‌گردید، هم عملکرد ملیون ترک و هم پشتیبانی کردن شورویها از آنها کاملاً قابل توجیه و روا بود. اما قضیه ترکیه در آنزمان و نقش کمالیست‌ها در ایجاد حکومت جمهوری در آن دیار محدود به مقابله کردن ملیون ترک با مهاجمین خارجی نمیشد بلکه آنچه که آنها از شوروی دریافت کرده بودند را، هم در مقابله با کشورهای مهاجم خارجی و هم در سرکوب کردن آزادیخواهان ارمنی، کرد و یا کمونیست‌های ترکیه بکار می‌بردند. از طرفی حاکمان آنزمان شوروی هم آگاه بر تمامی عملکردهای ضدبشری کمالیست‌ها در داخل ترکیه نیز بودند. با اینوصف لنین و بخشی از بلشویک‌های هم عقیده او در پی مصلحت سوسیالیسم روسی سرورته‌گشتاری که از آزادیخواهان داخلی توسط کمالیست‌ها انجام می‌گرفت را، به بهانه ضد امپریالیست بودن آتاتورک و همراهانش، بهم می‌آوردند.

در رابطه با مطالب مطروحه فوق، سؤال محوری این است که؛ آیا در آن شرایط منفعت بلشویک‌ها در قبال سازش با ترک‌های جوان و یا با کمال آتاتورک و پشتیبانی مالی، تدارکاتی و سیاسی از آنها، چه بود؟ قبلاً ذکر شد که بهنگام انعقاد قرارداد سور (sevres) در سال 1920 تنگه‌های داردانل و بسفور در اختیار متفقین قرار داشت. مسلماً ادامه چنان وضعیتی به ضرر شوروی بود. چرا که؛ اولاً متفقین از طریق در اختیار داشتن تنگه‌ها میتوانستند به آسانی شوروی را از دسترسی آزادانه به آبراه میان دریای سیاه و دریای مدیترانه محروم سازند. ثانیاً ادامه سلطه متفقین و از آن جمله سلطه انگلیس بر تنگه‌های داردانل و بسفور و یا بر استانبول و قسمت غربی ترکیه، شوروی را در همسایگی دشمنان خونی اش

قرار میداد. لذا کمک های شوروی به کمالیستها، بمنظور رفع نگرانی ها و خطراتی صورت میگرفت که با تداوم یافتن سلطه انگلیس و متفقین بر آن مناطق برای نظام شوروی میتوانست پیش آید. لذا شوروی از طریق فسخ شدن قرارداد سور (sevres) وجایگزین شدن آن با قرارداد لوزان، بخشی از ثمره کمکهایش به «ترکهای جوان» و یابه کمال آتاتورک را باز یافته بود. چرا که طبق یکی از بندهای قرار داد لوزان حاکمیت بر آبراه میان دریای سیاه و دریای مدیترانه در اختیار دولت نوبنیاد کمالیست قرار گرفته بود. و در این رابطه «پیمان شوروی - ترکیه در 16 مارس 1921، عبور آزادانه کشتیهای تجاری کلیه ملل را تضمین کرده بود. اما اصل مسأله عبور کشتی های جنگی بود. ترکیه به استفاده بدون اجازه کشتیهای جنگی خارجی از تنگه هابهنوان تجاوز به حق حاکمیت خود اعتراض کرده بود. روسیه شوروی، با نیروی دریائی فرتوت و با هراسی که از دست اندازیهای بیگانگان در دریای سیاه داشت، از این اعتراض ترکیه قویاً حمایت کرد. قرار بر آن بود که در پائیز 1922 در لوزان کنفرانسی تشکیل شود و در آن شرایط صلح میان قدرتهای غربی و ترکیه معین گردد و این مسئله ناگزیر در آنجا مطرح می شد. از دولت شوروی، در حالیکه انتظارش نمی رفت، دعوت شد تا « در گفتگوهای مربوط به مسأله تنگه ها شرکت جوید. چیچرین رئیس هیئت نمایندگی شوروی در این کنفرانس بود.» (10)

کنفرانس فوقالذکر جلسه ای بود که در آن پیش نویس قرارداد لوزان تهیه شد. مطابق آنچه که در آن رابطه تهیه گردید، هم چگونگی سهم بری دولتهای انگلیس، فرانسه و ایتالیا از ماترک امپراتوری فرو پاشیده شده عثمانی قطعیت یافت. و هم حقوق ارامنه و کردها، که طبق قرار داد سور تعیین شده بودند، از جانب کمالیستها نقض گردید. مسلماً تن در دادن بلشویکهای به خواسته های متفقین و ملیون ترک، سازش کردن با توسعه طلبی هائی بود که کمالیستها به شیوه ای و متفقین به شیوه دیگری آنرا در قرار داد مذکور گنجانده بودند. اما با وجود این مسئله « دولت شوروی قرار داد حاصل از این سازش را امضاء کرد، بدون آنکه هرگز آنرا [در داخل] به تصویب رساند. حاصلی که از اینهمه بدست آمد برسمیت شناخته شدن روسیه شوروی بعنوان وارث حقوق و منافع امپراتوری سابق روسیه در سطح عمومی بود.» (11)

مطالب فوق الذکر شرح مختصری بود از زمینه هائیکه بر بستر آن پیمان شوروی با ترکیه بسته شده بود. شرح ذیل مختصری از مضمون آن پیمان میباشد.

پیمان شوروی با ترکیه

علاوه بر گذشته شدن در دوستی میان شوروی و انگلستان، « در همان روز عقد موافقتنامه شوروی - انگلستان، یعنی 16 مارس 1921، پیمانی با ترکیه امضای شد.» « پیمان با ترکیه، که همبستگی دو کشور « در مبارزه با امپریالیسم را اعلام میداشت، بیشتر و برای مدت طولانی تری ایجاد محظورو ناراحتی کرد. سه ماه پیش از امضای آن رهبر حزب کمونیست غیرقانونی ترکیه بدست عمال رژیم کمال [آتا تورک] بقتل رسید، و کمونیستهای دیگر این کشور نیز کشته یا دستگیر شده بودند؛ و سرکوب کمونیستها یک هدف وسیعاً اعلام شده رژیم کمال بود.» (12)

موضع شوروی در قبال ترکیه، در چنان شرایطی که؛ کردها، ارامنه و کمونیستهای زیادی در آن کشور زیر تیغ دیکتاتوری کمال آتاتورک جان میباختند، و سرکوب کمونیستها هم به یکی از اهداف «

وسیعاً اعلام شده» آن رژیم خونخوار تبدیل شده بود، را بایستی بعنوان بخشی از پیامدهای سیاسی موافقتنامه شوروی - انگلستان در نظر گرفت. چرا که « اجبار امتناع از تبلیغ علیه امپراتوری بریتانیا در آسیا، که در پیمان شوروی - انگلستان از جانب شوروی تقبل شده بود نیز لزوم محدودیتهایی را در زمینه کار تبلیغ علنی تحمیل میکرد.» (13) لذا شوروی که خود بنا به مصالح اقتصادی از تقابل با امپراتوری بریتانیا بازمانده بود، به امید بهره دهی موضع « ضد انگلیسی » رژیم آتاتورک، چشم بر کشتار بخشی از کمونیستهای ترکیه و سرکوب شدن بقیه آنها، توسط آنچنان رژیم خونخواری بست و از در دوستی با آن درآمد. چشم پوشی شوروی از رفتار آنزمان آتاتورک با کمونیستهای ترکیه سبب رنجش کمونیستها و آزادیخواهان دیگر کشورها از بلشویکها شد، اما در خود شوروی « سر و ته این ماجرا تحت نام علائق مشترک در زمینه مقابله با مداخله انگلستان در ترکیه بطریقی بهم آورده شد» (14)

زمینه قبلی پیمان شوروی با ایران

سیاست نوین اقتصادی «نپ» و روابط خارجی جدید شوروی با انگلیس، آلمان و کشورهای شرق همگی بروزاتی از چرخش نهایی و اساسی بلشویکها بجانب نظام سرمایه داری دولتی بودند. بر اساس «نپ» بود که صنعتی شدن سریع شوروی، از راه استثمار شدید طبقه کارگری که بعدها بخش عظیمی از دهقانان روسیه را هم دربرگرفت، عملی گردید. اما صنعتی شدن سریع روسیه آنزمان علاوه بر نیاز به وجود طبقه کارگر وسیع، همچنین احتیاج به تکنیک و فن آوری های پیشرفته آنروزی را نیز داشت. که این بخش اخیر در اختیار دشمنان شوروی قرار داشت. لذا یکی از اهدافی که توسط چرخش جدید بلشویکها در روابط خارجی شان با دیگر کشورها تعقیب میشد، دسترسی به ماشین آلات و تجهیزات پیشرفته آنروزی و بکارگیری آنها در حل مشکلات اقتصادی و معیشتی جامعه روسیه بود. اساس روابط خارجی جدید شوروی هم؛ بر سیاست همزیستی مسالمت آمیز با قدرتهای بزرگی همچون انگلیس و آلمان قرار گرفته بود. اما همزیستی مسالمت آمیز شوروی با کشوری همچون انگلیس آنزمان که دارای نفوذ استعماری و سلطه جویانه ای در بین کشورهای مثل ایران، افغانستان، هندوستان و... غیره بود، پیامدهایی از نوع پیمان شوروی با ایران را، به دنبال داشت. لذا پیمان شوروی در زمان لنین با کشور ایران، گرچه بظاهر مربوط به روابط مابین دو کشور مستقل، میشد، ولی در واقع بخشی از پیامدهای سازش شوروی با انگلیس بود. لذا لازمه پرداختن به چگونگی پیمان شوروی با ایران؛ معرفی کردن چگونگی روابط اولیه کشورهای انگلیس و شوروی با دولتهای حاکم بر ایران آنزمان میباشد.

قبل از سرکار آمدن بلشویکها در روسیه شوروی، مدتهای مدیدی بود که روسیه تزاری و انگلیس به ترتیب منطقه شمال و جنوب ایران را تحت سلطه خویش در آورده بودند. در آنزمانها هر یک از آنها در چابیدن ثروت های طبیعی و دیگر امکانات اقتصادی ایران، گوی سبقت را از دیگری می ربود. آن وضعیت همچنان ادامه داشت تا اینکه جنگ جهانی اول بین متفقین، با همراهی انگلیس از یک طرف، و آلمان و متحدینش از طرف دیگر، در گرفت. ایران در آن جنگ اعلان بی طرفی کرده بود، با این وصف در طی سالهای اولیه جنگ، علاوه بر حضور قبلی دو کشور انگلیس و روسیه در ایران همچنین نیروهای عثمانی هم به همراه امدادگران آلمانی شان از طرف غرب وارد خاک کشور شدند. لذا ایران که رسماً از مداخله کردن در آن جنگ خود داری کرده بود، عملاً به میدان تعارضات مابین نیروهای خارجی متخاصم همدیگر، تبدیل شد. آن وضعیت با سرنگون شدن تزار و سرکار آمدن بلشویکها در روسیه دگرگون گردید.

بلشویکها پس از در اختیار گرفتن حاکمیت سیاسی روسیه، از هم پیمانی با متفقین در جنگ با آلمان خودداری کرده و در عین حال در صدد ایجاد روابط خارجی تفاهم آمیز و دوستانه ای با کشورهای همچون ایران برآمدند. در پی اجرای چنان سیاستی بود که آنها بمحض سر کار آمدن، بلافاصله نیروهای نظامی روسیه را از مناطق شمالی ایران فراخواندند. از طرفی؛ با شکست آلمان و قبول پیمان ورسای از جانب دولت آن کشور، قلمرو جغرافیای ایران از وجود عمال آلمانی و عثمانی هم تخلیه گردید. این فاکتورها فرصت مناسبی را در اختیار انگلیس، که در آن شرایط با بلشویکها و نظام شوروی دشمن شده بود، قرارداد داده بود. لذا انگلیس با استفاده از غیبت رقبای دیرینه اش در ایران توانست سلطه خویش را بر تمامی خاک ایران تسری بخشد.

انگلیسها در آنچنان شریطی ب فکر بر حذر داشتن عراق و هندوستان از نفوذ «کمونیسمی» که در آن زمان پایگاهی قوی در روسیه یافته بود و میرفت تا که قفقاز، گرجستان و ارمنستان را هم دربر بگیرد، بودند. عراق بعد از تقسیم شدن سرزمینهای عربی امپراتوری عثمانی بین متفقین، در زمره سهمیه انگلیس درآمده بود. لذا از نظر منافع انگلستان؛ مرتبط شدن عراق (از راه خشکی و کشور ایران) با هندوستانی که در آن زمان پایگاه کهن استعماری انگلیس بحساب میآمد، اهمیت ویژه ای یافته بود. از نظر انگلستان، ایران چه بلحاظ قرار گرفتن در فاصله بین عراق و هندوستان و چه بعلت حائل بودنش در بین شوروی و خلیج فارس و آبهای آزاد بین المللی، از وضعیت سوق الجیشی مهمی برخوردار بود.

وجود شرایط فوق الذکر دولت آن زمان بریتانیا را بر آن داشت تا در محور عراق- ایران - هندوستان گارد خویش را در مقابل شوروی محکم تر سازد. بنا به چنین ضرورتی بود که طرح لرد کرزن (15) در رابطه با قرارداد 1919 بین انگلستان و ایران بمیان آمده بود.

از نظر لرد کرزن، نزدیک شدن شوروی به کشورهای موجود در محور فوق الذکر، محکم تر شدن گارد بریتانیا را هم در دراز مدت و هم بصورت جاری ضروری ساخته بود. در آن رابطه او پیشنهادی به دولتمردان کشورش ارائه داده بود که یکی از بندهای آن مشعر بر احداث خطوط آهن سراسری از غرب به شرق ایران (که قرار بود بعد از اتمام آن هزینه های مربوطه اش از ایران باز ستانده شود)، بود. چنان طریقی در صورت عملی شدن قرار بود عراق را به متصرفات انگلیس در منطقه هندوستان آنروزی متصل ساخته و در صورت ضرورت اسلحه و مهمات انگلیس را از طریق عراق و ایران با سرعت مطلوبی به هندوستان برساند.

اما دیدگاه انگلیس نسبت به شوروی در اواخر سال 1920، بکلی عوض شده بود. لذا انگلستان چه به دلیل تغییرات اساسی ای که در دیدگاههای اولیه بلشویکها پدید آمده بود و چه در پی وضعیت اقتصادی نا مطلوبی که خودش بعد از خاتمه جنگ جهانی اول دچارش شده بود، از اجرای برنامه دراز مدتی که در تقابل با شوروی در نظر گرفته بود، منصرف شد. قبل از پرداختن به دیدگاه انگلیس نسبت به شوروی در آن شرایط جدید، لازمست وضعیت شوروی در آن مقطع، بخصوص در رابطه با ایران، رامختصراً بازگو کرد.

شروع حاکمیت بلشویکی و نظام سوسیالیستی، موجب برانگیختن مقاومتی در داخل روسیه و دست درازیهائی به آن نظام از جانب کشورهای خارجی شده بود. از اکتبر 1917 تا سال 1918 که طی آن

مدت هنوز شکست آلمان از متفقین قطعی نشده بود، تعارض نظامی خارجی به بلشویکها عمدتاً توسط آلمان صورت می‌گرفت.

در تابستان 1918 بود که جنگهای داخلی در روسیه بین ارتش سرخ بلشویک و ارتشهای سفید که توسط حامیان تزار و قدرتهای خارجی مخالف بلشویک ها، پشتیبانی می شدند، آغاز شده بود. در طی آن جنگها فجایع و قتل عامهای بسیاری از هر دو طرف رخ داد. نهایتاً در سال 1920 بود که بلشویکها در جنگ های داخلی پیروز شدند و تسلط خود را بر اکثر نواحی امپراتوری روسیه سابق برقرار کردند.

در طی آن سالها، بخصوص در فاصله بین اکتبر 1917 تا اواخر 1919، بلشویکها ضمن تقابل با ارتشهای سفید داخلی در صدد اجرای سیاستهای خارجی خود نیز بر آمده بودند. سیاست خارجی اولیه آنها علیرغم برخورداری بودنش از مضمونی انسان دوستانه، مورد قبول حاکمان آنزمان ایران قرار نگرفت. چرا که؛ سیاست خارجی ایران، بنا به نفوذ بلامعارض انگلیس بر دولتهای ایران آنزمان، تابعی از مصالح اقتصادی و سیاسی بریتانیا بود. لذا بلشویکها طی سالهای اول حاکمیتشان هنوز از جانب کشورهای انگلیس و ایران به رسمیت شناخته نشده بودند. گذشته از این؛ در اوائل آن مدت مورد نظر، بخشی از نیروهای تزاری مستقر در ایران آنروز، از فراخوان بلشویکها مبنی بر ترک کردن خاک ایران، تبعیت نکرده بودند. علاوه بر آنها همچنین سفیر تزار در ایران هم علیرغم پیروزی بلشویکها بر روسیه، خود را نماینده دولت تزاری قلمداد کرده بود. از طرفی انگلیس هم همزمان، در صدد سازمان دادن نیروهای نظامی باقیمانده، سیاستمداران و یا صاحب منصبان روسی مستقر در ایران که هنوز به تزار وفادار مانده و با بلشویکها مخالفت میکردند، بر آمده بود. علاوه بر کمکهای انگلیس به مخالفان بلشویکی مستقر در ایران، دولت آن کشور کمکهای مالی و تسلیحاتی خود را از هر طریق ممکن به بخشی از ارتشهای سفید که تحت فرماندهی دنیکین به طرف جنوب شوروی عقب نشسته بودند، می‌رساند. انگلیسی ها حتی بمنظور تصرف قفقاز و دور نگاه داشتن آن منطقه از دسترس بلشویکها، نیروهای نظامی خویش را از منطقه گیلان عبور دادند. که آن نیروها پس از روبروشدن با مقاومت چریکهای جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان، پس نشسته بودند. (16)

در طی سال 1920 بود که ارتش سرخ بالاخره توانست در پس نشانیدن ارتشهای سفید و شکست دادن نهائی آنها، به موفقیتهای چشمگیری نائل آید. در آن رابطه بود که نیروهای نظامی شوروی در تعقیب بخشی از ارتش سفید به سرکردگی جنرال دنیکین، تا بندرانزلی وارد خاک ایران شده بودند. در آن شرایط بلشویکها مناطق قفقاز، ارمنستان و گرجستان را چه از طریق اعمال زور و چه در پی تفاهات مشترک آنها با بخشی از رهبران مربوطه اش، در اختیار گرفته بودند. موفقیتهای نظامی بلشویکها، نظام شوروی را در همسایگی دیوار بدیوار با ایران، قرار داده بود. در آن وضعیت انگلیس چندی بود که بدون هر گونه حریفی به یکه تاز میدان سلطه گری در ایران تبدیل شده بود. لذا با ورد بخشهایی از ارتش سرخ به ایران و مستقر شدن آنها در شمال کشور زمینه اینکه در آن مناطق تعارضات نظامی دامنه داری بین انگلستان و شوروی رخ دهد، فراهم شده بود. اما رویارویی مستقیم آن دونیروی متخاصم در ایران، منجر به جنگ دامنه داری بین آنها نشد. چرا که؛ کارکرد فاکتورهای دیگری، قبلاً روابط متشنج بین شوروی و بریتانیا را آرامتر کرده بودند. لذا انگلستان پس از ورود واحدهای ارتش سرخ به منطقه شمال ایران، ضمن درگیری مختصری با آنها، به طرفهای منجیل عقب نشستند. (ارتش سرخ برای دستگیری دنیکین، که علیه حکومت نوپای شوروی می جنگید، وارد بندرانزلی شد. دنیکین بعد از شکست در پتروفسک (اوکراین) در استحکامات انگلیسیها در غازیان پناه گرفته بود. انگلیسی ها بعد

از چند ساعت مقاومت، غازیان را رها کرده و به رودبار و منجیل عقب نشستند.» (17) در چنان شرایطی هم انگلیس و هم شوروی، فکر براندازی آن دگر را از سر برون کرده و در صدد مصالحه کردن با حریف خود و امتیاز گرفتن از او بود.

در آن شرایط کارکرد عوامل مشخصی دودشمن بظاهر آشتی ناپذیر را، قبلاً بجانب سازش با همدیگر سوق داده بود. بلشویکها علیرغم کسب پیروزیهای چشمگیر نظامی بردشمنان خارجی و داخلی شان، بامشکلات اقتصادی مهم و اعتراضات شدید دهقانان و نارضایتی های بخشهایی از کارگران در داخل روسیه روبرو بودند. از جمله آن موارد شورش کروونشتاد در مارس 1921 بود که توسط ملوانانیکه خواستار دموکراسی بودند صورت گرفت که آنهم توسط ارتش سرخ با خونریزی بسیار سرکوب شد. در همان سال در پی برون رفت از وضعیت در حال ویران اقتصاد روسیه، لنین سیاست اقتصادی جدید خود را معرفی می نماید و بازار آزاد به شکل محدود را مجاز می شمارد. با وجود آن، قحطی در طول زمستان تعداد چشمگیری را از بین برده بود. در پی فراهم آمدن مشکلاتی این چنینی بود که، مقالاتی از جانب لنین عرضه شد که بیانگر عدول از او را از چپ رویهای اولیه و عطف توجه به واقعیات موجود در روسیه آن زمان بود. لنین در ادبیات سیاسی اندوره اش از قلت کارگران روسیه نسبت به دهقانان پر جمعیت آن دیار یاد کرده، و بدرستی آنرا مظهري از عقب ماندگی جامعه روسیه بحساب آورده بود. او در آن رابطه ضمن اشاره به بیسواد بودن 80 درصد از جمعیت 140 میلیونی روسیه آن زمان، بر این واقعیت؛ که سنگینی بار «سوسیالیسم» موجود در روسیه عمدتاً بردوش «قشر نازکی» از جمعیت آن دیار، یعنی بردوش همان طبقه کارگر قلیل شوروی قرار داشت، انگشت گذاشت. نتیجه تبعی آنچنان بیاناتی عبارت بود از؛ دست کشیدن از اجرای سیستم «سوسیالیستی» و موکول کردن شروع دوباره آن به آینده ای که در آن ابزار تولید روسیه رشدی همطراز با رشد و توسعه یافتگی نیروهای تولیدی آلمان رامیافت. لذا او و دیگر صاحب نظران بلشویکی بمنظور فراهم نمودن زمینه اقتصادی مناسب جهت شروع دوباره سوسیالیسم در روسیه، سیاست اقتصادی جدیدی را «نپ» تجویز کرده بودند. با به اجرا درآمدن «نپ»، نظام شوروی، بطور سیستماتیک راه استفاده از مناسبات بورژوائی (در شکل دولتی آن) را، در پیش گرفت.

موکول کردن شروع دوباره نظام سوسیالیستی، به آینده ای که در آن ابزار تولید روسیه رشدی همطراز با رشد و توسعه یافتگی نیروهای تولیدی آلمان را مییافت، نوعی از جهت گیری سیاسی بود که پایه اش بر همان دترمینیسم (determinism) اقتصادی ئی قرار داشت که خود لنین قبل از شروع نظام شوروی بارها آنرا مردود شمرده بود. اما او در شرایط بعد از ختم جنگهای داخلی در شوروی، از جهت گیریهای دترمینیستی خود، که مطرح کردن «نپ» و ربط دادن آن به سوسیالیسم در آینده ای نامعلوم بود، دفاع میکرد. پایه دترمینیسم (determinism) اقتصادی آن زمان او، بوجود دیکتاتوری حزبی در شوروی قرار داشت. لذا طبق نظریه لنینیستی گویا اگر در هر جامعه رشد نیافته ای همچون روسیه آن زمان، حزب کمونیست بتواند حاکمیت دیکتاتوری خویش را بر جامعه تحمیل نماید، در آن صورت چنان حزبی بمنظور فراهم ساختن شرایط مادی شروع نظام سوسیالیستی در آینده ای نامعلوم، مجاز خواهد بود که ابزار تولید در جامعه را، از راه استثمار شدید طبقه کارگر، ارتقاء داده و یا آنرا توسعه بخشد. در جهت گیریهای دترمینیستی آن زمان لنین، طرح «نپ» نقش اولین قدم در مسیر دستیابی شوروی به ابزار تولید پیشرفته ای را ایفاء میکرد. در صورتی که استثمار شدن شدید طبقه کارگر شوروی، یکی از نتایج اجرای «نپ» تحت دیکتاتوری حزب بلشویکی بود.

همزیستی مسالمت آمیز شوروی با کشورهای هم چون انگلیس آن زمان هم، مابه ازائی از همان جهت گیری سیاسی ای بود که بر مبنای آن «نپ» طرح ریزی شد. لذا سیاست اقتصادی جدید «نپ» و سیاست خارجی جدید شوروی از بسیاری لحاظ باهم شباهتهائی داشتند. «نپ» مناسبات اقتصادی «نوینی» را تجویز کرده بود که در تقابل با آرمانهای چندماهه اول شروع نظام شوروی قرار داشت. از طرف دیگر، سیاست همزیستی مسالمت آمیز شوروی با کشورهای هم چون انگلیس هم مربوط به نوع ویژه ای از روابط شوروی با کشورهای خارج میشد که مضموناً در تضاد کامل با سیاست خارجی بشردوستانه بلشویکها در همان دوران اولیه شروع نظام شوروی قرار داشت. یکی از پایه های اساسی طرح اقتصادی «نپ» «نپ» بر استعمار شدن شدید طبقه کارگر شوروی قرار داشت، از طرف دیگر سیاست همزیستی مسالمت آمیز شوروی با امپریالیستها هم مبتنی بر، وجه المصلحه قرار گرفتن جنبشهای کارگری و آزادیخواهانه موجود در کشورهای دیگر و از آن جمله در ایران، بود.

قبل از معرفی شدن طرح «نپ» و همچنین در جریان اجرای آن بود که ادبیات توجیهی مخصوصی از جانب تئوریسینهای بلشویکی ارائه می شدند. در آن رابطه لنین حرف آخر را زده بود. نظرات توجیهی او در مورد «نپ» کاملاً در تضاد با آنچه قرار داشت که؛ خود اوزمانی در مورد تزه های آپریش و یا در مورد «امکان پذیری سوسیالیسم» در شرایط انروزی روسیه، گفته بود. در مورد همزیستی مسالمت شوروی با انگلستان هم، گفته های لنین اتمام حجتی بود بر انجام سازشی که از آن طریق صورت میگرفت. قبلاً به آن بخش از مضمون سازش شوروی با انگلستان، که در قرارداد منعقد فی مابین آنها قید شده بود، اشاره شد. ذیلاً بطور اختصار، به پروسه دستیابی دولتین شوروی و انگلیس به سازش با همدیگر، و تأثیرات آنچنان سازشی بر جنبشی که در آن زمان در شمال ایران «جنبش جنگل»، در جریان بود، پرداخته خواهد شد.

زمینه های مادی و چگونگی پروسه سازش شوروی و انگلستان با همدیگر

انگلستان علیرغم پیروزی در جنگ جهانی اول، چه بنا به وضعیت اقتصادی نامطلوب دولت حاکم بر آن کشور و یا در پی درخواستهای سرمایه دارانش، از همان سال 1919 خواهان برقراری روابط مسالمت آمیز با شوروی شده بود. ابراز تمایل انگلیس به ایجاد روابط مسالمت آمیز با شوروی در حالی بود که سیاستمداران آن کشور کاملاً آگاه بر وضعیت اقتصادی وخیم شوروی و بر نیاز شدید آن نظام به بهره مند شدن از تکنیک و فن آوریهای پیشرفته موجود در انگلیس، بودند. از طرفی خود انگلستان هم در آن شرایط با مشکلات اقتصادی و سیاسی مشخصی روبرو بود. چرا که؛ «وقتی جنگ جهانی اول به پایان رسید، در انگلستان دو میلیون بیکار وجود داشت و این کشور 4 میلیارد و 700 میلیون دلار به آمریکا بدهکار بود. صنایع انگلیس در نهایت ضعف و مالیاتها کمر شکن بودند. صاحبان صنایع استدلال میکردند اگر شوروی بازارهای خود را بروی تولیدات صنعتی انگلیس باز کند، بیکاری از میان خواهد رفت و رونقی در کار صنعت به وجود خواهد آمد..... آثار زیانبار اقتصادی جنگ جهانی بر مردم انگلیس باعث شده بود که ادامه حمایت انگلیس از ضد انقلابیان شوروی برای مردم و روشنفکران انگلیس غیر قابل تحمل شود. (18) در آن رابطه بود که «لوید جرج، نخست وزیر آن کشور، در جلسه ده نفره سران دولتهای بزرگ جهان در زمینه اتخاذ سیاست مشترک در رابطه با شوروی، در 16 ژانویه 1919، گفته بود: «امیدواری به این جنابان (منظور ژنرالهای مخالف شوروی نظیر دنیکن

و کلچاک و... است) مثل این خواهد بود که بنائی برریگ روان بسازیم. بمحض اینکه پیشنهاد کنیم قشون انگلیس به روسیه اعزام شود، در ارتش طغیان خواهد شد... تصوراً محلال بلشویسم به وسیله قوای نظامی دیوانگی محض است». وی بعنوان راه حل واقعی پیشنهاد کرده بود که با بلشویکها مذاکره به عمل آید. ویلسون رئیس جمهوری آمریکا، و سران کانادا و استرالیا نیز با او هم عقیده بودند... در دهم فوریه 1919 لوید جرج همین نظر را در مجلس عوام انگلیس به این شکل بیان کرد: «برای آنکه روسیه را دوباره به سرعقل رهبری کنیم توسل به قوه قهریه نتیجه ای نداده است... من معتقدم که می توانیم به کمک داد و ستد آن کشور را نجات دهیم. بازرگانی خاصیتی دارد که انسان را هوشیار میسازد.» (19)

در آن شرایط برخلاف ظاهر گفته های لوید جرج، آنچه که بطور واقعی سبب اظهار تمایل انگلیس به برقراری روابط مسالمت آمیز با شوروی شده بود، صرفاً نیاز های اقتصادی دولت انگلیس و ترس از ترمدرسبازان در مصاف دادن با ارتش سرخ نبود، بلکه علاوه بر آن فاکتورها وجود جنبشهای آزادیخواهانه و یا کارگری موجود در کشورهای تحت سلطه انگلیس (که در پی الهام گرفتن از مبارزات شوروی و یا از راه دریافت کمکهای مالی و تسلیحاتی آن نظام، هرچه بیشتر از پیش دامن گسترانیده و در تقابل با سلطه استعماری انگلستان قرار گرفته بودند) یکی از مسائل روز دولتمران آن کشور شده بود. لذا خنثی شدن آن جنبشهای مردمی و یا حداقل مختل شدن رشد آنها، یکی از نیازهای استعماری بریتانیا در آن شرایط بود. برآورده شدن خواسته های انگلیس در آن زمینه ها هم، در گرو برقرار کردن روابط مسالمت آمیز با شوروی بود. چرا که بلشویکها بعد از سرکار آمدن در شوروی، چه از طریق تشکل سازی در میان رهبران آن جنبشها و انجام تبلیغات دامنه دار مورد نظرشان توسط آنها و چه در پی کمکهای مالی و تسلیحاتی به بخشهای مسلح از جنبشهای آزادیخواهانه، جایگاه تعیین کننده ای در پیشرفت و یا متوقف شدن هریک از آن جنبشها را پیدا کرده بودند. اما بلشویکها بعد از خاتمه دادن به جنگهای داخلی، در وضعیتی که بتوانند در تعمیق و توسعه بخشیدن به آن جنبشها برآیند، قرار نداشتند. بلکه آنها در آن برهه بنا به شرایط مادی حاکم بر نظام شوروی، در صدد ابقاء حاکمیت خویش به هر طریق ممکن، و از آنجمله فدا کردن جنبشهای کارگری و آزادیخواهانه دیگر کشورها، برآمده بودند.

بلشویکها تا هنگام پیروزی نهائی ارتش سرخ بر ارتشهای سفید، جهت سرپا نگه داشتن «سوسیالیسم لنینی» در خود روسیه، فشار طاقت فرسائی را بر طبقه کارگر قلیل روسیه، و یا بگفته خود لنین بر همان «قشر نازک» ی از جمعیت آن زمان روسیه آورده بودند. ضمناً تا آن زمان «سوسیالیسم لنینی» علاوه بر فشاریکه بر دهقانان متوسط آورده بود همچنین هر ساله بخش عمده ای از قوت لایموت هر خانواده فقیر دهقانی را هم فرو بلعیده بود. اینها به اضافه اعمال خفقان شدید بلشویکی بر جامعه، همگی مسائلی بودند که زمینه های اولیه ایجاد نارضایتی های وسیع در میان دهقانان و بخشاً در میان کارگران روسیه را بوجود آوردند. شورش ناویان در کرونشتات شیوه ای از ابراز نارضایتی از وضع موجود در روسیه آن زمان بود. اساساً یکی از اهدافی که توسط اجرای «نپ» تعقیب میشد؛ چگونگی دوری گزیدن از نتایج حاصل از اعمال «سیاست کمونیزم جنگی» بر دهقانان فقیر و متوسط الحال روسیه بود. طبق سیاست «کمونیزم جنگی» کل تولیدات سالانه هر خانواده دهقانی، پس از کسر آن مقدار که برای مصارف خود آنها در نظر گرفته میشد، توسط مأموران بلشویکی بزور مصادره میگردد. با اجرای طرح «نپ»، حکم به واگذاری بخشی از تولیدات اضافه بر مصرف هر یک از خانواده های دهقانی بخود آنها و اجازه

فروش آن بخش از محصولاتشان در بازار، داده شد. که این نیز به شیوه ای استمالت کردن از دهقانان کثیرالعدده ای بود که در زیر بار «سوسیالیسم لنینی» لب به اعتراض آشکار به دیکتاتوری حزبی گشوده و یا در مقابله با آنها سر در راه شورش نهاده بودند.

بنا به وضعیت وخیم بلشویکها در داخل روسیه که فوقاً به نمونه هائی از آن اشاره شد، آنها بعد از پیروزی بر ارتشهای سفید، از مقابله نظامی با انگلیس و یا با دیگر دولتهای قدرتمند امتناع کرده و در فکر امتیاز گرفتن مسالمت آمیز از آن دولتها بودند. «در آن شرایط اسفبار و بحرانی مصالحه با انگلیس از دو جهت برای شوروی مفید بود: از سوئی امکان مییافت از کالاهای صنعتی آن کشور برای احیای صنعت از کارمانده خود، استفاده کند و از سوی دیگری توانست نیروهای نظامی مخالف را که بطور دائم مرزهای جنوبی آن کشور را تهدید میکردند و بر منابع نفت باکو دست یافته بودند، از پیشروی باز دارد. و به ترمیم ویرانیهای داخلی ناشی از جنگهای متمادی بپردازد.

بر مبنای این ضرورتهای، چیچرین، وزیر خارجه شوروی، در 20 نوامبر 1919 (29 آبان 1298) در پاسخ به سخنان صلح جویانه لوید جرج در نامه یی به او نوشت: «ایجاد روابط با روسیه، با وجود اختلاف عمیق میان دولتهای روس و انگلیس، کاملاً، ممکن است... خریداران و فروشندگان انگلیسی همان قدر برای ما ضروری هستند که ما برای آنها. ما نه فقط خواستار صلح و امکان برای رشد در کشورمان هستیم بلکه به کمکهای اقتصادی کشورهای پیشرفته تری مانند بریتانیای کبیر نیز احتیاج داریم... برای ایجاد روابط اقتصادی با انگلستان، حتی حاضر به فداکاریهایی نیز هستیم. بنابراین، من صمیمانه از اعلامیه نخست وزیر انگلستان، به عنوان قدم اول یک سیاست سالم و عاقلانه بر اساس منافع دو کشور، استقبال می کنم.» (20) چراغ سبزی که وزیر خارجه شوروی در جواب به پیشنهادهای نخست وزیران زمان انگلیس نشان داده بود، گویای تمایل شدید بلشویکها به انجام «فداکاریهایی» در راه رسیدن به سازش با انگلستان بود. اینکه بلشویکها در راه رسیدن به سازش با انگلستان قصد فدا کردن چه چیزهایی را داشتند، در آن زمان مسئله ای سر پوشیده بود اما بعد از سازش شوروی با انگلستان ابعاد فاجعه بار آن برملا گردید. اما قبل از قطعی شدن چگونگی سازش کردن آن دو کشور با هم دیگر، در جریان چانه زنی های دو طرف بر سر چگونگی سازش مربوطه بود که از یکطرف چیچرین بطور غیر مستقیم از آنچه که میبایستی وجه المصلحه سازش کردن شوروی با انگلستان قرار می گرفت، سخن بمیان آورده بود که از طرف دیگر لنین هم با وعده «اتخاذ روش حداکثر گذشت در برابر انگلستان» مهر تأیید بر چگونگی سازش کردن شوروی با انگلستان زده بود. لذا در رابطه با چگونگی سازش میان شوروی و انگلستان، «کراسین، وزیر خارجه شوروی در 26 مه 1920 (5 خرداد 1299) برای مذاکرات اقتصادی به لندن رفت. در این مذاکرات با وجود پیشرویهایی که حاصل شد، توافقی بدست نیامد. همزمان بابرگزاری کنگره ملتهای شرق در باکو، در شهریور 1299 (سپتامبر 1920)، چیچرین در تلگرامی تهدید آمیز اعلام کرد: «پس از قطع مذاکرات با روسیه، آقای لوید جرج نباید تعجب کند اگر در آسیا جنبشی بزرگ علیه بریتانیای کبیر به وجود آید.» (21) پس در جریان مذاکرات مربوطه بود که تا حدودی معلوم گردید که شوروی در قبال دسترسی به فن آورهای موجود در انگلستان و چگونگی صلح با آن کشور، قصد فدا کردن جنبشهای ازادخواهانه کشورهای آسیای تحت سلطه انگلستان، که یکی از خواسته های آن جنبشها رهائی کشورشان از قید دخالتها ی استعمارگرانه انگلستان بود، را کرده بود. منظور چیچرین از آن بابت را لنین در سه ماه بعد، در 21 دسامبر 1920 بهنگام حضورش در کنگره هشتم حزب کمونیست شوروی

چنین بیان کرده بود: «در ماه ژوئیه... انگلستان متن قراردادی را ارائه داد. در این قرارداد آمده است شما باید به طور اصولی اعلام کنید که رسماً هیچ تبلیغ و اقدامی علیه منافع انگلستان در شرق نخواهید کرد... ما جواب دادیم حاضریم. حالا هم میگوئیم که حتماً این قرارداد را امضاء می‌کنیم... ما هم منافع مشخصی در شرق داریم. به نفع ما است که یک قرارداد تجارتي ببندیم و هر چه سریعتر مقداری از آن چه را که برای احیای حمل و نقل (مانند لکوموتیو)، احیای صنایع و توسعه شبکه برق لازم و غیر قابل صرفنظر کردن هستند، بخریم. این امر برای ما مهمترین مسأله است... سیاست ما در کمیته مرکزی، اتخاذ روش حداکثر گذشت در برابر انگلستان است... ما به هیچ وجه، فکر لطمه زدن به منافع انگلستان در شرق را نداریم» (22)

اساساً قولهاییکه بلشویکها بطور رسمی و علنی بابت برقراری روابط تجاری به انگلیس داده بودند، صرفاً تضمین هائی سیاسی مبنی بر حفظ شدن منافع استعماری بریتانیا در کشورهای شرقی بودند. وجود آنچنان تضمینهایی گرچه در سازش انگلیس با شوروی لازم بودند، اما آنها به تنهایی انگلستان را بیای میز مذاکره و سازش کردن با شوروی نکشاند. بلکه سردمداران انگلستان علاوه بر گرفتن تضمینهای سیاسی از شوروی، همچنین از مضمون بورژوائی برنامه اقتصادی جدید شوروی «نپ» و دیگر سیاستهای اقتصادی مکملش، اطمینان حاصل کرده بودند. لذا آنها پس از آگاهی بر بورژوائی بودن جهت گیریهای «نپ» و با در نظر گرفتن قولهای علنی و رسمی بلشویکها، حاضر به انعقاد قراردادی، مطابق آنچه که در صفحات گذشته قید گردید، با شوروی شده بود.

در مورد «نپ» و چگونگی پروسه دستیابی شوروی به سازش با انگلستان، قبلاً مطالبی عرضه شد. در تکمیل آن مطالب لازمست قدری به «جنبش جنگل»، که وجه المصلحه سازش شوروی با دولت ایران قرار گرفت، پرداخته شود.

جنبش جنگل؛ وجه المصلحه توافق شوروی با ایران.

شوروی طبق قراردادی که با انگلستان منعقد کرد؛ متعهد به خودداری از «اقدام یا تبلیغ بمنظور تشویق هریک از ملل آسیائی به هرگونه عمل خصمانه علیه منافع بریتانیا یا امپراطوری بریتانیا»، شده بود. سپردن چنان تعهدی در حالی صورت می‌گرفت که شوروی قبلاً، از طریق دخالت فعالانه در جنبش آزادیخواهان موجود در شمال ایران «جنبش جنگل»، عملاً در تقابل با منافع انگلستان در ایران و حکومت قوام السلطنه قرار گرفته بود. دخالت شوروی در جنبش جنگل، بواسطه شرکت مستقیم عوامل آن نظام در جنبش مذکور و یاکمکهای مالی و تسلیحاتی شوروی به آن صورت گرفته بود. حمایتهای همه جانبه شوروی از جنبش جنگل بطور کلی و از جناح چپ آن بطور ویژه، آنچنان موثر بودند که در مقطعی جنبش جنگل را از یکطرف قادر به اعلان جمهوری شورائی در گیلان کرده بود و از طرف دیگر کل نیروهای آن جنبش را تا حد حمله بردن به تهران، آماده کرده بود. اما در همان حینی که سران جنبش جنگل در صدد تدارک حمله به تهران برآمده بودند، شوروی آن جنبش را وجه المصلحه سازش خود با انگلستان قرار داد که در این میان دیکتاتوری حاکم بر کشور ایران هم از سارش آن دو ابر قدرت با هم منتفع گردید.

تأثیرات مخرب شوروی در شکست جنبش جنگل صرفاً بلحاظ دست کشیدن از حمایتهایی که به آن جنبش میکرد، نبود. بلکه شوروی در پی سازش با انگلستان و دولت ایران علاوه بر قطع کمکهای مالی، تدارکاتی و تسلیحاتی به جنبش جنگل، بعناوین مختلف در صدد خاتمه دادن به آن جنبش برآمده

بود. در آن زمان رهبری جنبش جنگل مشتمل بر دو جناح کمونیست و غیر کمونیست (عمدتاً اسلامی) بود. کمونیستها عمدتاً، نقش کارگزاران شوروی در درون جنبش را ایفاء میکردند. و شوروی از طریق افراد آن جناح، سیاستهای انحلال گرانه اش را در رابطه با آن جنبش به اجرا آورده بود.

حکم راندن شوروی بر جناح کمونیست جنبش جنگل، واقعه ای نبود که بطور استثنائی در آن مورد مشخص صورت می پذیرفت، بلکه در آن مقطع بغیر از پاره ای از کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی، لنینیسم در میان کمونیستهای اکثر کشورهای شرقی، همانند خود شوروی، به یگانه تعبیر رایج از مبارزه کمونیستی تبدیل شده بود. از طرفی کمونیست بودن از دیدگاه لنین بمعنی سرسپردگی به نظام شوروی و پیروی کردن از دستوراتیکه از جانب مسکو صادر میشد، بود. تا آن زمان کمونیستهاییکه به گونه ای منتقد لنینیسم و یا نظام شوروی بودند، از جانب شخص لنین و بلشویکها، تحت عنوان «مرتد» خرده بورژوازی ناپیگیر و یا «خیانتکار»، و غیره... یا ترد میشدند و یا در صورت بودن در قدرت، به سر نوشتی شبیه به آنچه که بر سر حکومت منشویکی موجود در گرجستان آمده بود، دچار میشدند (23) لذا در شرایط بعد از ختم جنگهای داخلی در روسیه، از دید رهبران شوروی یگانه معیار کمونیست بودن عبارت از تبعیت کامل از مواضع و جهت گیریهای سیاسی لنین بود. این معیار در مورد مبارزین مربوط به جناح کمونیست جنبش جنگل هم بکار گرفته میشد.

انقلابیون موجود در جناح کمونیست جنبش جنگل با اخذ تأییدیه از مسکو در جایگاه رهبری و بدنه آن جنبش قرار گرفته بودند و در آن جایگاه هم رفتار و کردارشان تحت کنترل و نظارت شدید مسکو قرار میگرفت. در آن زمان کنترل مسکو بر کمونیستهای ایران تا حد تعیین کردن نفرات کمیته مرکزی «حزب کمونیست» آن زمان و برگماری ها و برگماری های بعدی اعضای مرکزیت آن حزب، پیش رفته بود. (24) اساساً بعد از ورود و مستقر شدن قوای نظامی ارتش سرخ در شمال ایران بود که شرکت کمونیستها (هم ایرانی و هم قفقازی) در جنبش جنگل گسترش یافته بود. لذا آنها که با اشاره مراد خویش پای در راه کمک به جنبش جنگل نهاده بودند، در هنگام و یا پس از سازش شوروی با انگلیس و دولت ایران، نمیتوانستند برخلاف نظر مرشدشان عمل نمایند. در آن زمان مسکو در پی سازش با انگلیس و با دولت ایران، حکم به برچیده شدن بساط مبارزاتی جنبش جنگل راداده بود. لذا در پی اجرای چنان حکمی؛ «اولین گام شوروی، پس از توافق، دست کشیدن از کارهای تبلیغی علیه انگلیس و ایران و تعطیل «شورای تبلیغات عملیات خلقهای شرق» بود. این شورا از طرف اولین کنگره ملتهای شرق در باکو برای هماهنگی و توسعه فعالیتهای ضد استعماری، به ویژه علیه انگلیس، به وجود آمده بود. اقدام بعدی شوروی، پایان بخشیدن به مقاومت دلیرانه مجاهدین جنگل بود که تهدیدی بسیار جدی برای پیشرفت سیاست استعماری انگلیس و استبداد دربار به شمار میرفت.

در رابطه با فرو خواباندن جنبش جنگل بود که؛ در روز 15 اردیبهشت 1300 (25 آوریل 1921) حدود دو ماه پس از بسته شدن قرارداد 1921، روتشتاین، سفیر شوروی، وارد ایران شد. او در مراسم سلام به مناسبت تاجگذاری احمدشاه در روز 16 اردیبهشت، درباره جنبش جنگل گفت «خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن میسازد که دولت متبوعه دوستدار، نظریه تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است، بانهایت صمیمیت، اقدامات لازمه را در تسریع تصفیة مسئله گیلان اتخاذ خواهد کرد.... دولت متبوعه این جانب ذات همایونی را مظهر تمامیت ایران می داند.» (25)

اقدامات بعدی شوروی در مورد «مطمئن ساختن خاطر اعلیحضرت همایونی» از بابت «تسریع» بخشیدن به «تصفیه مسئله گیلان»؛ منع کردن کمونیستها از ادامه مبارزه در صفوف جنبش جنگل و ترغیب غیر کمونیستها به دست کشیدن از آن مبارزه، بود. در آن رابطه از جانب رهبران شوروی به رهبران جناح کمونیست جنبش جنگل فراخوان داده شد که؛ از همیاری با جنبش جنگل دست کشیده و به مسکو ویا به هر یک از دیگر جمهوریهای تحت سلطه مسکو، رفته و در آنجا پناه بگیرند. ضمناً روتشتین میرزا کوچک خان را از طریق نامه، به دست کشیدن از جنبش گیلان و پناه گرفتن در شوروی و یا امان خواستن از دولت مرکزی ایران، ترغیب کرده بود. او در نامه اش به میرزا کوچک با اشاره به قرارداد میان شوروی و ایران نوشته بود: «...از روی مواد قرارداد ما مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم... برطبق همان قرارداد ما مکلف نشده ایم که در مقابل دولت از قوای انقلابی ایران حمایت کنیم.» (26) میرزا کوچک خان به ترغیب و تطمیعی که روتشتین کرده بود وقعی ننهاد و بر ادامه مبارزه اش علیه سیستم دیکتاتوری در ایران، ابرام ورزید. تا اینکه او نهایتاً در راه کسب آزادی جان باخت.

از سوی دیگر، دستورات مسکو از بابت خود داری کمونیستها از ادامه مبارزه در صفوف جنبش گیلان، فقط از جانب لنینیستهای گوش فرمان، پذیرفته شد. در حالیکه کمونیستهای دیگری از قبیل **ارجو نیکیدزه (27)** و **یا حیدرخان عمواغلی** همچو سابق به حمایت از آن جنبش و یا شرکت مستقیم در آن، ادامه داده بودند. اما هر دوی آنها مورد عتاب و خشم مسکو قرار گرفتند. «ارجو نیکیدزه، عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک که از طرفداران انقلاب گیلان و شخص میرزا کوچک خان بود، متهم شده بود که اعتراضهای کارگران باکو علیه نزدیکی شوروی به ایران را رهبری» میکند. لذا در این رابطه بود که «در روز 25 تیرماه 1300 (16 ژوئیه 1921) لنین در یادداشتی که برای چیچرین فرستاد، تأکید کرد که به ارجو نیکیدزه تذکر داده شود که دست از مخالفت با سیاست شوروی در رابطه با ایران بردارد.» در این رابطه؛ «روز سوم مرداد (25 ژوئیه) دفتر کمیته مرکزی حزب بلشویک در تلگرامی به دفتر حزب کمونیست قفقاز تأکید کرد که «باید سخت دقت شود که قرارداد (1921) اجرا گردد و اجازه نقض مواد قرارداد نباید داده شود.» بعد از آن همه حملات سیاسی مستقیم و غیر مستقیم علیه نیکیدزه «در روز 26 آبان (17 نوامبر) جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی صحت سیاست شوروی در قبال ایران را تأیید کرد.» (28)

از طرف دیگر شوروی که تا پیش از سازش با انگلیس و دولت مرکزی ایران، از وجود حیدرخان عمواغلی به عناوین مختلف در جهت ارتقاء دادن جنبش در گیلان استفاده کرده بود، بعد از قرارداد 1921، او را بعلت ادامه همکاریش با جنبش مذکور بایکوت کرد.

حیدرخان عمواغلی که قبلاً هم در جنبش مشروطه همراه مشروطه خواهان ایرانی در راه کسب آزادی و دموکراسی مبارزه کرده بود، قبل از سازش شوروی با ایران، یکی از نامداران جنبش جنگل در گیلان بود که از طرف مسکو به ریاست کمیته مرکزی دوم حزب کمونیست ایران گمارده شد. کمیته مرکزی اول آن حزب هم ارگانی انتصابی از جانب حزب عدالت باکو بود که یکماه بعد از ورود ارتش سرخ به انزلی، نفرائش از میان کسانیکه همراه ارتش سرخ به ایران آمده بودند تعیین شده بود. سلطان زاده بعنوان دبیر اول حزب تعیین شده بود. (29) کمیته مرکزی اول پس از چندی فعالیت در گیلان بعلت چپ رویه‌هایش مورد اعتراض مردم و انتقاد حیدرخان عمواغلی، قرار گرفته بود. چگونگی انتقادها از کمیته مرکزی اول در «کنگره خلقهای شرق» به تاریخ 20 سپتامبر 1920 (9 شهریور 1299)،

انعکاس یافته بود. «کنگره خلقهای شرق برای تشریح رویداد و گرفتن رهنمود، دو نماینده نزد لنین فرستاد. دیدار این دو نماینده از لنین، در حضور استالین، چیچرین (وزیر خارجه شوروی) و ارجونیکیدزه صورت گرفت. لنین ده تن رابه ریاست حیدرخان عموغلی، به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران برگزید سرانجام حیدرخان با پانصد تن از افراد ارتش سرخ قفقاز روانه گیلان شد.» (30) او ضمن ترمیم روابط قبلاً لطمه خورده بین جناح کمونیست و غیر کمونیست جنبش جنگل، موفق به تشکیل «دولت ائتلافی میرزا- حیدرخان) در گیلان شد. دولت ائتلافی تصمیم به «حمله به تهران و تصرف قدرت دولتی» را گرفت. اما مسکو که قبلاً پشتیبان حیدرخان و تأیید کننده کارهای او در رابطه با جنبش گیلان بود، بعد از انعقاد قرارداد 1921 با ایران، از در مخالفت با تصمیم «دولت ائتلافی میرزا- حیدرخان» راجع به «حمله به تهران و تصرف قدرت دولتی» درآمده بود. از آن مقطع ببعده مسکو حیدرخان را فردی زیانبار تلقی کرد. لذا «در روز تیرماه (یک روز بعد از تشکیل کمیته انقلاب در گیلان با شرکت میرزا و حیدرخان) اجلاس بین الملل به این نتیجه رسید که در ایران فقط یک حزب را میتوان به رسمیت شناخت و آن حزبی است که تحت نظارت کمیته مرکزی اول این حزب به رهبری سلطان زاده قرار دارد.

در ماه نوامبر، موضع اتخاذ شده از سوی بین الملل سوم در قبال «حزب کمونیست ایران» پذیرفته شد و از آن پس حیدرخان «بایکوت» گردید و هرگونه کمک به وی ممنوع اعلام شد.

بعد از پایان اجلاس بین الملل سوم، در گیلان شایع شد که به فرماندهی ارتش سرخ در گیلان تلگرام رمز رسیده است که حیدرخان را به جرم سرقت و فرار از شوروی با اسلحه، دستگیر کرده به شوروی برگردانید.» (31) حیدرخان هم بعد از اینکه مبعوض شوروی شد در صفوف مبارزین جنگل باقی ماند. و در نهایت او هم بعد از سپری کردن عمری در راه کسب آزادی و دموکراسی در ایران، فدای اختلافاتی شد که در صفوف مبارزین جنبش جنگل پیش آمده بود.

بنابراین آنچه که تاکنون ارائه شده؛ در حوالی سال 1920، هیچیک از دو کشور متخاصم شوروی و انگلستان از موقعیتی که بتواند حریف مقابلش را از میدان بدر کند، برخوردار نبود. لذا هر یک از آنها بنا به موقعیت اقتصادی و سیاسی ویژه ای که داشت، از در سازش با دیگری درآمده بود. در آن زمان آنها علیرغم اینکه دشمن همدیگر نبودند، ولی در عین حال هریک به نوعی به کمک آن دیگری احتیاج داشت. انگلستان از طرفی سازنده ماشین آلات و وسائل تولیدی پیشرفته ای بود. که شوروی خواهان دسترسی به آنها بود. از طرف دیگر شوروی هم در همان زمان با نفوذ قابل توجهی که در بین آزادیخواهان و بخشاً در بین کارگران کشورهای شرقی پیدا کرده بود، میتواند در خطر انداختن و یا در حفظ منافع استعماری انگلستان در آن مناطق، موثر باشد. اما در آن زمان نفوذ شوروی در جنبشهای مذکور، بنا به مصالح اقتصادی آن نظام، در جهت حفظ منافع استعماری انگلیس و ابقاء دیکتاتوریهایی موجود در کشورهای شرقی بکار گرفته شد. رهبران شوروی از آن ببعده و تا هنگام فروریزیهایی آن نظام، از موقعیت مبارزاتی لنینیستها در کشورهای شرقی، همواره سوء استفاده میکردند. آنها بنابه مصالح اقتصادی و سیاسی شان، در مقاطعی به جنبشهای آزادیخواهی و کارگری کمک میکردند تا در سرفرصت آنها را وجه المصلحه سازش خود با حاکمان دیکتاتور، قرار دهند.

نفوذ نظام شوروی بر جنبشهای آزادیخواهی و کارگری در دیگر کشورها، اساساً مایه از پایبندی بخش عظیمی از کمونیستهای آن کشورها، به لنینیسم میگرفت. از طرفی لنینیسم هم مکتبی سیاسی بود که

بر مبنای آن نظامی اجتماعی همچون شوروی آلمان به ظهور رسیده بود. بنابراین بخش عظیمی از هرنسل کمونیست در کشورهای هم چون ایران، بر مبنای معیارهای لنینیستی، در پی ایجاد نظامی اجتماعی شبیه به شوروی، در کشور خود برآمده بودند. فعالیتهای مبارزاتی نسلهای متمادی از آندسته از کمونیستها، موجب ایجاد و رواج یافتن سنتهای لنینیستی در مبارزات آزادیخواهانه و یا جنبشهای کارگری در هر یک از آن کشورها شده بود. پس از برافتادن و فروریزی نهائی نظام شوروی، آن سنتهای مبارزاتی در میان بخش عظیمی از طیف چپ موجود در هر یک از آن کشورها، همچنان عمل کرده و خواهد کرد. در بخش و یا بخشهای بعدی مربوط به همین نوشته، به مبانی سنتهای مذکور پرداخته خواهد شد.

تاریخ : 19-12-2011

منابع و توضیحات :

- 1 - انقلاب روسیه 1929-1917 از ای. اچ. کار صفحه 64
- 2 - قرارداد ورسای؛ معاهده صلحی بود که پس از پایان جنگ جهانی اول و شکست آلمان از متفقین، در بیست و هفتم ژوئن 1919، در تالار آئینه کاخ ورسای به امضاء رسید. به موجب معاهده ورسای، آلمان متقبل تنبیهات، اقتصادی و سیاسی معینی شده بود.
- 3 - صفحه 65 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 4 - نیروهای نظامی آلمان قبل از شکست خوردن نهائی از متفقین، بدون توجه به اعلان صلح از جانب بلشویکها، به پیشرویهای خویش در خاک روسیه ادامه میدادند. اما بالاخره آلمان طبق قراردادی بنام برست- لیتوفسک حاضر به صلح با بلشویکها شد. طبق آن قرارداد بلشویکها متعهد به پرداخت غرامات هنگفت و واگذار کردن بخشی از قلمرو روسیه آلمان به آلمان شدند.
- 5 - صفحات 65 و 66 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 6 - صفحه 66 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 7 - صفحه 64 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 8 - صفحه 64 از کتاب «انقلاب روسیه 1929-1917» از ای. اچ. کار
- 9 - صفحه 70 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 10 - صفحه 71 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 11 - صفحه 71 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 12 - صفحه 70 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 13 - صفحه 70 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 14 - صفحه 69 از کتاب «انقلاب روسیه، 1929 - 1917» از ای. اچ. کار
- 15 - لرد جورج ناتانیل کرزن وزیر امور خارجه انگلیس بعد از جنگ جهانی اول
- 16 - «در پی تهاجم عثمانی به غرب ایران و خطر اتحاد عثمانی با نیروهای مستقر در جنگل، انگلیس رانگزیبر کرد در 22 مرداد 1207 شمسی (1 ورت 1918) با جنبش جنگل قرارداد متارکه جنگ امضاء کند. این قرارداد با شکست آلمان و عثمانی در جنگ جهانی اول از اعتبار افتاد» توضیح از کتاب جمهوری گیلان از دکتر عبدالعلی معصومی
- 17 - جمهوری گیلان از دکتر عبدالعلی معصومی
- 18 - صفحه 9 از جمهوری گیلان نوشته شده توسط دکتر عبدالعلی معصومی

- 19 ، 20 ، 21 ، 22 به صفحه 10 از جمهوری گیلان نوشته شده توسط دکتر عبدلعلی معصومی مراجعه شود.
- 23 - بعد از جنگ جهانی اول منشویک‌های گرجستان، حکومت آن سرزمین را در اختیار گرفته بودند. حکومت منشویکی گرجستان بعداً بر اثر حمله ارتش سرخ از پای درآمد.
- 24 - به جمهوری گیلان نوشته دکتر عبدلعلی معصومی مراجعه شود
- 25 - صفحه 11 از جمهوری گیلان نوشته دکتر عبدلعلی معصومی
- 26 - صفحه 12 از جمهوری گیلان نوشته دکتر عبدلعلی معصومی
- 27 - ارجونیکیده از انقلابیون قفقازی بود که در جنبش مشروطه در گیلان و تهران شرکت داشت، نامبرده بهنگام جنبش جنگل از باکو به گیلان آمده بود
- 28 - صفحه 12 از جمهوری گیلان نوشته دکتر عبدلعلی معصومی
- 29 - صفحه 4 از جمهوری گیلان نوشته دکتر عبدلعلی معصومی
- 30 - صفحه 7 و 8 از جمهوری گیلان نوشته دکتر عبدلعلی معصومی
- 31 - صفحه 13 از جمهوری گیلان نوشته دکتر عبدلعلی معصومی